۶۴

رساله در صنایع

رنگ سازی و مرکب سازی و غیره

"کتابت ۱۲۵۵ هجری"

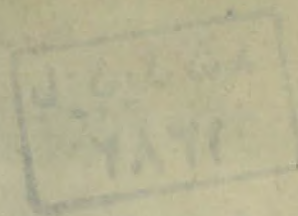
نسخه نفیس چاپ نشده

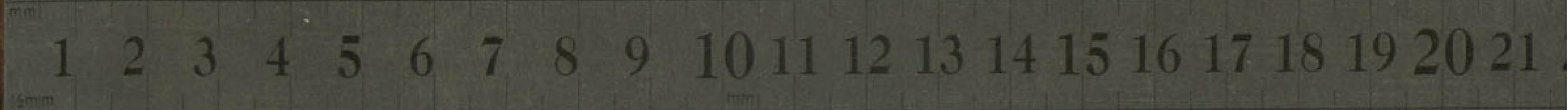
وهو المالك بالاستحقاق
وانا العبد الضعيف











بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

حمد و سپاس بدیع الاساس حضرت رافع که قوت بازوی
نقطه از پرتو آثار وضع کمال
که درین گلشن ارم هر دم لطیفه بوجود آید
تحف و تحیات طیبات بر روضه مطهره و مرقد
حضرت سید العرب و العجم علیه افضل الصلوة وبر آل
واصحاب او رضوان الله تعالی اجمعین وبر خواطر
وضمیر منور ارباب الباب و هنرمندان

باب هشتم اندر طلا و سیح طور و رنگهای غیر مکرر و آن هفت رنگست
در یک فصل باب نهم اندر رنگهای فرنگی و لطانه چینی و این بهترین
رنگها بود و برگزیده و در رنگها و غیر آن بکار آید و لطانه چینی در صنعت
کاری و سه لطانه است و یک رنگ فرنگی در چهار فصل است
باب دهم در ساختن تیغهای فرنگی که چون کاغذ بتوان پیچید و براق
باشد و رخنه نکند و آهن و آنکه ببرد و این از عجایبست و چهار
رنگست در دو فصل باب یازدهم اندر ساختن تیغ و پیکان و نیزه
که چون دشمن از آن نصیب یابد زخم او هیچ چه به نشود و هلاک شود
و این چهار نوع است در دو فصل باب دوازدهم اندر آب دادن تیغ و کارد
که جلا مثال باشد و از آن آب چون آینه چینی روشن باشد
و آهن ببرد و آن چهار نوع است در چهار فصل باب سیزدهم در رنگ
کردن بلور اگر چه در باب دوم گفته شد فاما اینجا در قلم آمد و شرح
هفت نوع کردن گفته شود باب چهاردهم در عمل ساختن مینا هفت رنگ
و الیهما هفت رنگ و آن دو فصل است باب ۱۵ اندر ساختن جز صابونی
هفت رنگ غیر مکرر که عورات بندد و غیر آن و آن چند نوع است

باب ۱۶ در پختن شنگرف رومی و رمانی و شنگرف زاولی و شنگرف مصفا
و شنگرف قبری و فرنگی و فارسی و آن هفت نوع است در دو فصل
باب ۱۷ در رنگ کردن کاغذ قدیم و جدید و الوان غیر مکرر باب ۱۸ در ساختن
زنگار و روان و در آن هفت نوع زنگار است زنگار نقره سبز دهن گویند
و زنگار ترسای و زنگار فرعون و زنگار مصفی و زنگار بر فلیه و زنگار
فیروزه و زنگار نقاشی و هر یکی را خاصیتی گفته‌اند و آن سه فصل است
باب ۱۹ در ساختن لاجورد و از آب لاجورد و شستن لاجورد و این
جمله هنرهای غریبه است و آن سه فصل است باب ۲۰ در شنگرف بکار بردن
جهت نقاشی و غیره و آن شش نوع است باب ۲۱ در ساختن کوره جهت
شنگرف پختن و ساختن چاه دفن و جهت حل مروارید و غیره و این
ضرورت است درین کارها و کل حکمت و قلقند و قلقطار و قلقدر
ساختن جهت رنگ بلور و غیره و درین کارها این اسباب پیش باید میسر شود
و این چهار فصل است باب ۲۲ باب در رنگ کردن ظرفها مثل کاسه و کوزه و پیاله
که مانند زمرد باشد و آن یک فصل است باب ۲۳ باب در حل کردن مس
و نقره و فولاد و اسرب و قلعی و زرنیخ و غیره و این در لب رجا بکار آید

و آن ٤
١

و آن پنج فصل است باب ۲۴ در کشتن سیم و زر و مس و فولاد و ابرک که آن را
حق گویند و کشتن سیماب جهت خوردن و آن پنج فصل است باب ۲۵
حکمت در ساختن روغن اسکندری و روغن نی و بقیه جهت آتش فتح ع
و شهر و دشمن افکندن و این از اسرار غریبه است و حکمت عجیبه و کار بزرگ است
و آن چهار فصل است باب ۲۶ در ساختن گونکه جهت امساک و انواع بود
و هفت گونه و چهار عقد غریبه در یازده فصل باب ۲۷ در عمل سفیداج
مهره و سفیداج کاشغری و آن یک فصل است باب ۲۸ در صفت تحلیل هندی
از زر و سیم که از کمی و ایمن و منور کرده و دیگر کلها فرق نتوان کرد و بعد
و زر آن و نحو که باشد و این فن غریبه است و آن سه فصل است باب
۲۹ در صفت حبیبة الکتابت و روغن کاغذ برداشتن و قلم نقاشی
کردن و جوهر ساختن یعنی مداد و دوده گرفتن و کاغذ را سطر کردن
که ابتدا اوی شود و آمیختن زر جهت نوشتن و چیزهای غریبه و آن دو فصل است
باب ۳۰ باب در صفت الکتاب که چون بنویسند پیدا نباشد
و چون با آتش برابر دارند هر رنگ پیدا شود و از هر دو روی رنگی بدید آید
غیر مکرر و آن یک فصل است باب ۳۱ در صفت دستههای کارخانی

لاجوردی و سبز ومینی و سرخ یمانی و زرد و رغوانی و صدف کاری
که از سنگ پارهای قدرتی فرق نتوان کرد و آن دو فصل است
باب ۳۳ باب در عجایبهای که اهل فرق نمایند مثل آنکه چیزی
در دست کیرند و نسوزند و شعبدها و چراغها و لعبتهای غیر مکرر و صنعتهای
غریب عجیب و آن انواع است در پنج فصل باب ۳۴ در عمل ابریشم رزی
و آن را جواهر الابریشم خوانند چندین عمل که درین کتاب گفته شد بعضی موقوف
باین ابریشم است ناچار در قلم آید چه اکثر استادان این را مخفی داشته اند
که رکن هنر است و آن یک فصل است باب ۳۵ در صنعت دارویی
که چون بر تیر بدان بچسبانند در بر نگاری یعنی باران لپ بر بر نپاید و اگر
ده روز در آب افکنند زیان نکند و آن یک فصل است باب ۳۶ در ساختن
نارنج سخن گوی که اگر صد بار بجنبانند چون بلبل آواز دهد و بوی مشک
از او آید و ساختن طوسی طمان از هر رنگ لطیف و غیر مکرر غریب
و آن دو فصل است و یک رنگ ساختن باب ۳۷ در ساختن برنج
دمشقی و ساختن سیماب وصل کردن طلق و ساختن صلابه
منور از هر جوهری جسدی و کحل الجواهر شامی و ساختن تیزآب فاروقی

و آن

و آن مشتمل فصل است باب ۳۸ در رنگ کردن یاقوت سفید که لعل شود
و آن مشتمل یک فصل است باب ۳۹ در صنعت خط نوشتن بر عقیق
و نوشتن سنگها و خواص سنگها و ساختن مس از آهن و ساختن اقلیمیا
و سیم ساختن و شناختن روسوخته و چند رنگ بلور و غیره و صنعت
نگینها و تعویذها و دانستن هر آثاری که چند هنر دارد و آن مشتمل فصل است
باب ۴۰ در صنعت آنکه از هر چه بر جامه بچکد مانند نیل و روغن و سیاهی از ابریشم
و کمخا و اطلس و قطنی و صوف باسانی از دور کند و آن یک فصل است
باب ۴۱ در کردن دراز کردن موی و داروی که موی را بر رویاند و داروهای
که موی را منع کند و سیاه کردن موی و سفید کردن موی سیاه و رنگ
کردن است و در آن انواع است در فصل باب ۴۲ در آتش بازیها
از هر رنگ طاوسی و سبز و صنعت زنگ و زرجک و هوائی و طوطک
اندر قفص و گلهای غیر مکرر و این انواع بود در دو فصل الکنون
یکان یکان در قلم آوردن واجب است تا طالبان این طریق فایده ببینند
و مقصد از آن حاصل نمایند باب اول در ساختن مروارید و آن
مشتمل فصل است فصل اول استاد فیلسوف المغربی گوید که تا نمرداریم

خورد پاکیزه و صافی و سفیدی بشوید با آب نمک چند نوبت بعد از آن
یک شب در نشا در معدنی حل کرده بگذارند پس از شستن و نوشادر
معدنی در بیضه مرغ حل کنند و آن چنان باشد که بستانند بیضه
در آب بجوشانند و پوست از وی باز کنند و قدری سفیده بیضه از سر آن
برگیرد و دست بر آن مالد تا زرده بیکبار از آنجا بیرون آید و مانند بوته
بماند پس نوشادر را صاف کرده و لولو شده و بخته در میان البیض البیض
مسلوق کنند و بر سر آن پاره گل تر نهند و در میان آبی که در آن
شابیه باشد نهند و بگذارند در آنجا یک شب تا حل شود بعد از آن چون حل
شده باشد در ظرفی از آبگینه کنند نوشادر محلول و دوانهای شسته در سر آن
کنند و یک شب رها کنند پس بشوید به آب گرم یک شستن راست بعد از آن ترنجی
بستانند و سر وی برگیرد تا همچون بوته باشد و آنچه میان ترنج باشد بیرون کنند
و آن را بگوید یعنی آنچه در ترنج بوده باشد باید گرفتن خوب و بماند در بوته
ترنج کنند پس مروارید شسته بستانند بر سر آن ترشی ترنج کنند و آن پاره
ترنج که از سر آن برگرفته بود باز بجای خود نهند و بدوزند و آنگه بستانند
پاره کرباس نو و در آن بپیچد و بریسمان سخت کنند بعد از آن گوی در زمین بکنند

بعد یک ر

بعد یک گز زبل اسب تر و خشک بوزن بگذارد در آن حفره کنند و آن
ترنج در میان آن زبل نهند و طغاری بر سر آن حفره نهند و از گوشه
و بر کنار آن خاک برکنند پس شش روز رها کنند بعد از آن بیرون آورند
لولوها جمله حل شده باشد چون پرده برگیرند یک کفچه از زجاج یا از
نقره برگیرند و در ظرفی کنند از آبگینه و سه روز چند بار می‌آمیزند تا آمیخته گردد
پس جامه پاره ابریشمی بستانند و بقدر نخ انگشتها بدوزند و در دست راست کنند
و چندان از آن جامه ابریشمی بیارند که در کف دست چپ گیرند پس از آن مجدد
بگیرند چندان که خواهند و در میان کف دست چپ بمالند تا مانند گرد شود
پس از آن انگشت به بیاض البیض مروق مالیده باشد پس سوراخ کنند بسوزنی از نقره
و در آویزند در میان دو قدح آبگینه که بغایت روشن باشد به سایه روز
بعد از آن در پیه بط یا در میان خمیر آب رسیده نهند و بخورد مرغ
خانگی دهند و آن مرغ را بدوانند تا مانده شود و اگر دانه ذکی باد کی
و نیم باشد بگذارند که آن مرغ چیزی بخورد تا ساکن شود بعد از آن مرغ را
بکشند و حوصله او را بشکافند و بگذارند تا سرد شود پس آن دانها را بیرون
نقره از آنجا بیرون آورند بعد از آنکه نیک سرد باشد بها و بیضه پاره بود

بیک خشک شود پس بگیر خاک زردی با وی باشد آن زردی از ترنج بستانند
شیر ترنج ده دانه را در میان آن افکنند که آن شیر ترنج زردی
او را بخود کشد و سفید و لطیف شود پاکیزه به از معدنی بفرمان خدای تعالی
فصل دوم عمل لؤلؤ لالا اگر خواهند که لؤلؤ سازند بستانند لؤلؤهای کوچک
در هاون زجاجی بکشند و بکوبند و بهر ده درم از آن یک درم سیم و ده درم
زر بر نهند و در چاه حل دفن کنند تا حل شود بعد از آنکه حل شده باشد بیرون آورد
و از آن مروارید کوچک بسازند و بزرگ چنانکه از پیش گفته شده و از میان
دو قدح در آویزند تا خشک شود بعد از آن بخورد مرغ سیاه دهند و بعد از نیم
ساعت بکشند و بریان کنند و بگذارند تا سرد شود پس آن را از شکم او
بیرون کنند که از بحری لطیفتر باشد بفرمان خدای تعالی و صفت چاه
حل گفته شد در محل خود **فصل سیم** در عمل مروارید ساختن که در غایت
خوبی باشد بستانند مروارید خورد صاف پاکیزه بکوبند و صدف صاف
سفید سیطل بکوبند و مروارید مذکور را بشویند بطریقی که گفته شد هر دو را
در هاون آبگینه بکوبند و صلایه کنند بحدی که بهم چسبیده شود بعد از آن
در قاروره صافی پاکیزه کنند و سر قاروره هم از آبگینه باشد

سوراه

بعد از آن بستانند ترنج آبدار و دو نیم کنند و مغزهای او بیرون آورند
و دانهای آن دور کنند و مغزها را در هاون آبگینه یک بکوبند با ربع او سیر مشاکته چون
خوب کوفته باشند و در جامه سفید سخت کنند و آب از او بپالایند و بر صدف
و مروارید که در قاروره است کنند چنانکه چهار انگشت بر سر آن ایستاده باشد پس سر قاروره
بنهند و بار دو و گل سنگ محکم کنند و در چاه حل که گفته شد بنهند و هر سه روز آب گرم
بر زبل فشانند و طغاری بر سر آن گردانند تا مدت بیست و یک روز بعد از آن صحنی روز باید
که زبل مذکور را تازه کنند چون بیست یکروز گذشته باشد قاروره را با همگی
بیرون آورند و سر او را بردارند مروارید و صدف شده باشند و بر سر آن
ترنج چون پرده عنکبوت شده باشد که مروارید بر سر آن باشد
و صدف در نشسته مروارید مذکور را بکفچه نقره از سر آب برگیرند و در کاسه
زجاجی پاکیزه کنند و آب ترنج با شکر که کار در کنند آنچه در ته قاروره باشد
بر سر مروارید کنند و با کلید کفچه نقره بزنند تا یک ذات شود پس در قدری
حریر سفید نخ و نمد از او بستانند و در خشک بگیرند تا خشک شود با قدری ابریشم
خمیر کنند هر دو تر از آنکه بسته شود مروارید او بوزنی که خواهند به بندند
و غلطان کنند چون غلطان شود مانند سنگ محکم گردد بمرتبه که نه از آب

و نه از آتش زمانی چندان با درسد بعد از آن بعدد هر ده دانه هر ده دانه
مروارید هزار دانه پنبه دانه در خلیط کنند و آن دانهای اغلطان در آن خلیطه
کنند در میان پنبه دانها و یک روز بمالند تا جلا گیرد پس بیرون آورند و بار ... و صد ده
ارفه بخورد مرغ دهند تا ورا جرواننند چندانکه سست شود و آنکه او را بکشند
و در تنور گرم بیا بریان کنند و بیرون آورند و بکند در رخنه سرد شود و پوتل او
بشکافند یعنی حوصله و بیرون آورند بوقلمان جدا زنند که هرگز نمیرد لولو الالا
بود در غایت لطافت نکو هم به از معدنی اما کم از معدنی نباشد لیکن این
مروارید باید که یکدانه یک مرغ بیشتر ندهند چون بوتل مرغ بیرون آید
آن را سوراخ کنند و هرجا که خواهند در سلک کشیده بکار دارند یا در
نگین بی سوراخ بنشانند فصل ۴ در ساختن مروارید نوع دیگر و مجربست
بیارند مروارید ریزه پاکیزه بشوید و پاک در قاروره سر فراخ کنند و آب لیمو
و ترنج و بیازند در سر آن کنند و سر شیشه به بندند و در آفتاب نهند
و هر روز در و بنگرند چون آبها بخورد و دیگر عود کنند تا آنگاه که حل شود
و مدت او هفده روز است یا بیست یک روز و چون حل شده باشد
محلول در کاره چینی کنند و کاسه دیگر بیا در هند و از آن محلول بوزنی که خواهند

کرد و ده

کرد کرده و در آن کاره نهند و میکردانند تا مدور کرد و پس آهسته در کاسه دیگر نهند
تا هر مرتبه تا همه مرتب شود باید که هیچ لاحق نشود و در سایه نهند و سر او
بکام ببندد و چون پاره خشک شده باشند میلی از نقره بیار رکی
موی لب آب لب زنند پس همه را سوراخ کنند آنکه چون تنور از نان
پختن فارغ شود بیارند ماهی فربه و شکم او پاک بشویند و مروارید
مذکور در شکم ماهی نهند که چرب باشد و در تنور با آتش انگشت بیرزند
و بیرون آورند و سرد کنند که هزار بار به از بحری بر آید
صحیح که هرگز تغیر نکند تا زمان حیات والله اعلم فصل ۵ در صفت لولو
بیارند مروارید سفید خورده پاکیزه و سوده کنند چنانکه اندرو هیچ
درشتی نباشد و بیزند بحریر سفید پاکیزه و در شیشه کنند که دهنش
فراخ باشد و فرعونی بوده و سفیدی بود و انگشت بر سر او ترنج
بریخ کنند و سر شیشه استوار سازد و در سایه بیاویزد تا ده روز و بعد از آن
مروارید در حریر پاکیزه کنند و آن حریر را میان رکوی سفید پاکیزه
زم بندد چنانکه مروارید حجله بخسبند و در و نم نماند و چون تمام شود
بر صلایه آبگینه نهند و مقداری که خواهند بر مثال مروارید به بندند

و مهره مروارید بسوزنی نقره باریک کوتاه بکشند تا وقت برداشت
مهره توان گرفت که بکشند پس اندر شیشه سفید نهند و اندر سایه بیاویزند
تا خشک شود و هفته بگذارند چون خشک شود و سخت گردد در میان
خمیر گیرند و بگذارند ماکیان دهند و اورا ازیخ کنند و از شور بیاویزند
از بامداد تا شبانگاه باید که در شکم ماکیان بود بعده بیرون آرند و سوزنهای
نقره از او بکشند و آن دانها در میان حوصله ماکیان یکروز دیگر روز
بگذارند پس بر آرند و بشویند و در ابریشم کشند که چنان براق شود
کس هیچ از دیده از بحری فرق نتواند کرد و آنگاه بکار برند و اتفاق دان
را بدعای خیر یاد کنند که این بغایت مجربست **فصل ششم**
نوع دیگر اندر صنعت مروارید ساختن و بهترین این است که استادان
براین اتفاق اند بیارند مروارید خورد که بغایت روشن و صافی بود
و پاکیزه و با آب نمک چند بار بشویند و با آب ترنج در شیشه سفید سر فراخ کنند
و ترشح ترنج بر سر آن کنند و سر آن مهر کنند چنانکه باد و خاک
در آنجا نرود و دو هفته در حل نهند میان زبل تا مروارید حل شود
چنانچه موم نرم شود و بعد از آن در کاسه چینی کنند و با آب صافی بشویند

تا ترنج

تا ترشح ترنج از وی ابرود و صافی گردد و بعد از آن مروارید خورد
و بزرگ سازند و سوراخ کنند بسوزن نقره و سر و بینی ببرند و اندکی
جهت کشیدن بگذارند تا آب بیندازد بعد از آن شیر مایه زده از برای
پنیر در کاسه کنند و بگذارند تا آب بیندازد و بعد از آن کیسه را در آب
نهند تا وقتی که از ترشی و سفیدی در روی نماند بعد از آن پنیر را خشک کنند
و دران کنند و خورد کنند مثل آب برد و مهره و مروارید های مذکور دران بگردانند
تا از آن پنیر خشک شده گردی بروی نشیند و بعد از آن جمله مروارید را
بجای ناسوده حفظ کرده در گلوی ماهی زنده اندازند و ماهی را
در حوض آب رها کنند تا ده روز تمام ماهی را در حوض بگذارند بعد از آن
ماهی را از حوض بیرون آورند و مروارید را از شکم او بیرون آورند چنان
باشد که از بحر بیرون آمده باشد این عمل مجربست و بی نظیر **فصل ۱۱**
نوع دیگر در صنعت مروارید سوده است و خاصه و از همه مخدوم است و بکار معتبر است
بیارند مروارید ریزه چندانکه بخواهند و بطریقی که گفته شد حل کنند و بپر مرغ سفید
جمع کنند و از موم زنگ طوطی قالب زنند در قیاسی که خواهند بعد از آن
محلول تمام زند در آن قالبها را پر کنند و در کاسه چینی نهند و کاغذ دیگر بر سر آن

استوار کنند تا یک هفته بگذرد و خفته گشته باشد و لیکن هنوز نرم باشد پس از آن
بکار از موی خوک سوراخ کنند یعنی تا بیرون سر آن و هم دران کار موی
بگذارند تا خشک شود بعد از آن بیارند قدری خمیر که از شیر جوز تر کرده باشند
و آن دو مهره با پس چهار روز در میان خمیر گیرند و در شکم ماهی تازه نهند ١
و ماهی را در گل تر گیرند و به تنور گرم فرود آرند تا ماهی پخته شود پس از
تنور بر دارند و آهسته آن خمیر از شکم ماهی بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود
بعد از آن پر مرغ سفید تقطیر کنند و آن چهار آن آب شویند
و در کار چینی اندازند یا در صمغ زیتونی درین دو موضع با یه (?)
و هفت روز مادام درین کار چهار را غلطانند تا براق گردد و روشن
شود چنانچه چشم دران خیره باشد پس بر دارند و در رشته کنند و هر جا که خواهند
عرضه کنند و قیمت تمام بستانند و نصیب مستحقان بدهند که درین عمل
هیچ شکی نیست و مجربست و صحیح و آزموده است باب دوم در ساختن
لعل و یاقوت که با گوهر کانی اصلی برابر باشد و آن دو فصل است
فصل اول در ساختن یاقوت رمانی بسازند بلور صافی چند انکه
خواهند در هاون کنند و پاره بیز بر سر آن نهند تا مستوی شود

(باب دوم)

وبکوبند

وبکوبند
و نیز خرد چون بخته باشد صلایه کنند و بوزن او نمک بر اندازند
و میسایند و خشک بیخته دیگر باره میسایند تا نرم شود و دیگر نمک
بر او می افزایند و می سایند و آب بر آن می کنند تا خشک می شود
و باز از نمک بشویند و همچنین عمل می کنند تا هفت بار که کلس و سفید
و نرم می شود اما بر آن اعتماد نکنند و باز در صلایه اندازند و آب
بر آن میریزند و میسایند تا وقتی که آب مانند دوغ سطبر گردد
از بسکه مالیده باشند و چون قوی شود رها کنند و سنگ بالای
صلایه از دور سازند و آن را در قدحی دیگر پالایند و دیگر آب تازه
کنند و بمالند و دیگر آب بر سر آن قدح ریزند و همچنین کنند
در سودن بلور همه آب کرده و از ین قدح بقدح دیگر کنند تا هیچ نماند
رها کنند و سرش بپوشند تا بلور ته نشیند و آب صافی گردد پس
آن از سر باز گیرند و بگذارند تا خشک شود و بسایند و در شیشه کنند
و سرش محکم کنند تا گرد بر آن شیشه ننشیند تا وقت حاجت چون
خواهند که یاقوت سازند سه مثقال از این بلور یک مثقال زر سرخ
و سه مثقال ریج (?) با یکدیگر صلایه کنند و در نگین دان نهند و باز

مغلوب بگدازند و رها کنند تا سرد شود یاقوت سرخ باشد و خاصیت بلور از او
برخاسته باشد و در آتش پایدار بود و اگر بعوض زر سرخ آهن
مرخور یا نگلس چون بگدازند زرد آید و اگر با آب کیه بگدازند سیاه شود
و اگر با زنگار و زرخون یا مس بلور را بگدازند زمردی باشد بقیه تمام
والله اعلم فصل ۲ در ساختن لعل بدخشانی که لطیف و خوش رنگ و پسندیده باشد
و این نوع را مجوف خوانند و این چنان است که بیاورند بلور
کشمیری صاف و مانند لعل تراشند برونقی که خواهند لب زنند
و آب دهند تا عظیم روشن گردد بعد از آن بیارند دیگی پاکیزه
از سنگ و بر آتش نهند چون دیگ گرم شود آن بلور را در دیگ
اندازند چون نیک گرم شود از آتش بیرون آرند و در میان
سیب یا آبی که با آتش حل کرده باشد بیندازند و بعد از آن
بیرون آرند و بگذارند تا هفت کرت باز دگر گرم کنند و در آب
شب جدب کرده که تازه باشد اندازند چون این سنگ عظیم
آبدار شده باشد بعد از آن کرت پنجم در رنگ لعل اندازند و یک ساعت
تمام بگذارند بعد از آن بیرون آید بفرمان خدای تعالی رنگ

بلور چهار کرت

لعل کانی

لعل کانی گرفته باشد و هر جا که خواهند بکار برند که لطیف بواشد ارتی

باب سیم در جلا دادن مروارید که برنگ قدیم باز رود و نورانی
گردد و آن چهار نوع است فصل اول در نوعی که مروارید نو شود و قیمت
زیاده گردد بیارند اسفیدقی و بگوبند و سوراخ مروارید از دو طرف
بموم بگیرند و بعد از آن گیاه مذکور را گرد مروارید بگیرند و سه پاس
بگذارند و بعد از آن با دو ترنج خائیده بمالند و با آب سرد بشویند
چنان شود گویا از معدن آورده اند فصل دوم نوعی دیگر جلا دادن
مروارید که زرد شده باشد چنانکه آبدار شود بیارند مروارید که
آب فرود آمده باشد و بیارند یک کوزه شیره طلوه و صاف کنند
و دیگ شا نهند در عین جوش سلک مروارید در وی فرود آرند و ساعتی جوش دهند
بعد از آن بیرون آرند پس سه کرت چنین کنند و در شیره گرد فرود آرند
برنگ قدیم گو بود و بعد از آن بیارند برگ کنار بزرگ و آن برگ
شاخها با ریگست که برو خار میباشد آن را خشک کرده
آس کنند و اگر مروارید بزرگ باشد آن را گرد گیرند و در میان
یک لحظه بریان کنند و بیرون آرند برنگ قدیم آمده باشد

و آبدار بود والله اعلم فصل ۱۰ نوعی دیگر جلا دادن مروارید که زرد شده باشد
بیارند خلاب و کنجد و هر دو را پوست باز کنند و با کافور سحق کنند
و هر سه بوزن راست کنند و قدری روغن گوسفند بر او افکنند و آن
دارو قدری با شیر خورد کنند و صلایه کنند و خمیر کنند و دانه مروارید در میان
نهند و از آن اخلاط که گفته که اول یاد کرده شد قدری بر او افشانند
و در آتش نرم بنهند و نرم جوشانند زردی از روی برود باید که
در میان دارو پیدا نباشد و اگر مروارید سرخی دارد اسفند فارسی
و شیریانی و کافور بوزن راست کنند و سحق کنند و به شیر خمیر کنند و دانه
مروارید در او نهند آنگاه باز در میان آرد خمیر کرده در تنور نهند تا پخته
شود و مروارید سفید و نورانی و آبدار بیرون آید ان شاء الله تعالی
فصل ۱۱ نوعی دیگر جلا دادن مروارید که تباه شده باشد بالحت
اگر مروارید از بوی خوش تباه شده باشد صابون و نمک
اندرانی و آهک خشک بوزن راست بسایند و در ظرف
آبگینه کنند و آب شیرین در روی ریزند و دانه در او افکنند و بر آتش
نرم نرم نهند هرگاه که صابون کف برآورد از او بستانند

و آب صاف

و آب صاف بجای آن کنند چند کرة بعد از آن آب پاکیزه بشویند
سفید و آبدار بیرون آید و اگر چنانچه سفید نباشند دیگر بکوبند و آنگه
بگیرند و بر دانه مروارید بریزند و قدری زاج سفید بستانند و بکوبند
و بر او افکنند و بجوشانند آنگاه در وقت آن بگیرند و بیرون آرند بعد از آن دریا
مانی و سفید کرده و اگر ریشه درخت توت بپزند تا شیر از او بیرون
آید از آن بستانند و مروارید در آن افکنند و نرم گرم کنند و بیرون
در آن بگذارند آنگاه اندر طلق محلول کرده بنهند شش ساعت که روشن
و صافی گردد و طلق را که محلول باید کرد آن را بکوبی مثل آن قدر
که توانند آنگاه بشویند و بکار برند از او پاره پاره برگیرند و خورد کنند
و آنگاه رکوئی نو پاکیزه اگر فاخر باشد بهتر و طلق در او کنند و با
سیخ پاره خورد درست بمالند تا مانند شیر از او بیاید و اگر یخ
نباشد ریزه‌های بلور همان عمل کنند ولکن آب بریزند اگر به بلور عمل کنند
چون زده و آید بگذارند تا آب صاف بر سر افتد و طلق محلول
در ته نشیند برگیرند و در کار دارند باب چهارم اندر حل کردن زر
که بعضی در طلا بکار آید و بعضی در نقاشی و نوشتن بکار آن و غیره

و آن چهار نوع است باب چهارم اندر حل کردن زر که بعضی در طلع بکار آید
و بعضی در نقاشی زر سرخ با ساییدن اگر خواهند زر را حل کنند جدا ورقه
زر خالص جزوی و آنکه نشادر جزوی و سرکه جزوی و زنگار جزوی
و سیماب جزوی و همه را در کوزه کنند که شیشه در دو واجینده باشند
و آتش زیر او بعتیه کنند و زیر او چون آتش روشن کنند تا از او در حل کرده
بچکاند اگر آهن بمالند یا برمس و یا بر کاغذ زرد گردد و اگر با صمغ عربی
بیامیزند و بر پوست بمالند زر پوست گردد یعنی طلائی و بسیار جا بکار
آید ان شاء الله فصل در حل کردن زر از آن آسان تر
جمع و بسیار جا بکار آید بیارند زر خالص سرخ دو مثقال و نوشادر
دو مثقال و کبریت زرد دو دانگی و زر ورق یا برادة باید که نوشادر
و کبریت باید هم مرغ آتش کشته و در کاسه چینی کنند دو دانگی از آن بریزد
دارد و در دو مثقال زر سرخ کنند و بمالند اندکی تا حل شود و قدری
بر سر آتش نهند تا نوشادر او گرد برود و زر حل کند همان عمل که پیش
گفته شد فصل فصل در حل کردن زر از آن بهتر و سهل تر بیاورند
برادة زر خالص و مثل آن زیبق خلق و آنگاه بسایند با آب زاج

فصل دوم

حل کرده

حل کرده در آفتاب نهند تا حل شود و در ساعت اگر خواهند که بنویسند در کاغذ
با صمغ عربی بیامیزند نوشته لطیف بیرون آید و در نقاشی و طلع خبر دارد
فصل در حل زر دست که صد ورق در یک لحظه توان حل کردن
که بهر جا بکار آید که سهل تر از آن اگر خواهند که زر حل کنند که بر کاغذ
روند بیامیزند و طبق کرده چندانکه خواهند و دستها با آب گرم
و صابون پاک بشویند و ناخنها دور کنند و چرک در هیچ محل دست
نگذارند آنگاه صمغ عربی نیکوتر وی آن بود که سفید و صافی و شفاف
بود و چون در آب نهند زود بگدازد و چون اندکی داشته باشند
با کنند حل کرده که لعاب بر کف دست بمالند و ورق زر بر او افکنند
و بر دست بمالند تا متلاشی شود و همچنین قدری صمغ عربی
بمالند و زر بر آن بمالند چندانکه خواهند و دست بر یکدیگر محکم
می‌مالند و هر چند بیشتر بمالند بهتر آید بعد از آن دست
در کاسه چینی بشویند و بگذارند تا زر فرو نشیند و آب از سر او
دور کنند و قدری صمغ با زر بیامیزند و غلول کنند و در دوات چینی
کنند و سرش محکم کنند تا گرد بر او ننشیند چون خواهند که عمل کنند

قدری در صدف کوچک کنند و بصمغ حل کنند و بنویسند چون خشک شود
لباس ... یا عقیق جهد دهند که بغایت پسندیده آید باب پنجم
اندر ساختن زمرد و زبرجد لطیف بی‌نظیر و آن سه نوع است فصل اول
در ساختن زمرد بگیر زر پنج مثقالی و نقره پنج مثقال و سیماب مصفی
پنج مثقال و سرنج پنج مثقال و نمک قلیا یعنی نمک ساجی
بیست مثقال و مس سه مثقال و نیم و مروارید خورد پنج مثقال این داروها را
همه تنه پر کرده باید که مکلس باشد بعد از آن همه را با یکدیگر جمع کنند
بغیر مروارید که با یکدیگر بسایند و در بوته کنند و در کوره الکیمیاگرها
کار کنند و اگر خواهند در کوره مغلوب شیشه‌ها بهتر بود تا دانگ که چکنند
و چون آتش کنند و سرد شود بیرون آرند و بار دیگر بکوبند و اگر باده
باشد با آب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید با آن بسایند
و در نگین دانها نهند و باز با آتش برند یک شبانروز تا در نگین
دان بگدازد و بیرون آید که تمام شده باشد و رنگ گل پسته در آن
مانده باشد و اگر آنکه بچرخ برگیرند زمردی تمام باشد در آتش باید
و سنجا صحبت اول بزرگ است ان شاء الله تعالی فصل دوم نوع دیگر زرد و دو سا فیل

ازان

از آن آسمان تر بوجه نزدیک پسندیده بگیرند مینای سبز حل کنند لطیف
که در وی هیچ غش نباشد و دو درم زر ورق خالص و دو بار سه ذو بوته
سازند پاکیزه لطیف و مینا مذکور و زر طبق در بوته مذکور اندازند
بعد از آن بیارند عودی که در هوا اشکال بر درخت موزونی باشد
کوچک از آن عود که بوزن زر طبق مذکور اندازند و باید که عود مذکور
خشک کرده باشد پس مینای سیده مذکور را اندازند و آتش کنند
بطریق زرگران چنانچه همه اشیا آب شود پس بیارند از سنگ
جراحت کالبدی بسازند آنکه نگین در ان کنجد و کالبد همواره باشد
اشیای گداخته در ان کالبد ریزند و بالای آن آب و چون سرد شود
بیرون آورند و بچرخ هموار کنند و اگر سوراخ کنند شاید و اگر
در نگین نهند بهتر آید ان شاء الله تعالی فصل ۳ در عمل زبرجد ساختن
زبرجد نوعی از زمرد است بیارند مینای سبز چند انکه خواهند
و نگینها سازند بهر نوعی که باید بعد از آن شب کانی با
حل کرده موجود دارند و آن نگینهای مینای سبز را بر منقال آب نارنج
نهند و با آتش نیز گرم کنند چون نیک گرم شده باشد چنانکه

انگشت بران قرار گیرد از آن آب جمع کرده قطرات بران نگینها
بچکانند لایزال تا سه کرت و سرد کنند بعد از آن دست باز دارند
و بشویند بتوفیق خدای عز و جل رنگی پیدا کند که مانند زبرجد
ریحانی باشد چنانچه هیچ آفریده فرق نتواند کرد و هر جا که خواهد
بکار برد ان شاء الله تعالی **باب ششم** در ساختن فیروزه و الماس قوایی
و نیلی و مرجان که از کانی فرق نتواند کرد و هر جا که خواهد
بکار برد ان شاء الله تعالی و آن چهار فصل است **فصل اول** در ساختن
فیروزه بیارند دو سیر و مینا یعنی رنگ سلیمانی و دو جزو سر صفاهانی
دو جو و آنکه سلیمانی آسمان گون ملکه یکجزو بکوبند و بالیده کرده بیارند
بعد از آن بیارند حجر سفید چندانکه باید و بکوبند و مانند حریر صلایه
کنند و بهر یک و قیراط حجر دو قیراط از دارویی که یاد کردیم و از براده
نقره درخت درم یکدرم و از سیماب مصعد پنج قیراط بعد از آن
همه را در هم بیامیزند و بسر که لیسا بینند آنکه بیامیزند و در لوح
سنگی نهند و در تنور سرخ نهند چنانکه بگذارند بیرون آرند
فیروزه لطیف در غایت طراوت و لطافت و پسندیده باشد

ان شاء الله

ان شاء الله تعالی **فصل** در ساختن الماس قوی و شمسی نیز گویند
اما ساختن آن چنان است که بیارند بلور کشمیری و آن را بچرخ
برگیرند و گرد وار الماس سازند بهر نوع که خواهند و نیک روشن کنند
پس بر سفال آب نارسیده نهند و با آتش گرم کنند چندانکه انگشت
بر وی قرار نتواند گرفت و صد آتش نگاه دارد چنانکه از تیزی
آتش شق نیابد چون چنین گرم شده باشد در میان زرده جو به سوده نهند
و بپالنند و هم در آن بگذارند و در کاغذ بپیچند تا جدی که الماس از آن سرد
شود بیرون آرند تا سه بار بدین چنان عمل کنند بار چهارم آورند
و در آب هفت کنند و در پنبه بپیچند که بتوفیق خدای عز و جل برنگ
شمشیر شده باشد آنکه و چینی را ببرد و کسی از الماس فرق نتواند کرد
و این صنعت بر اصل بوده است ان شاء الله **فصل ۳** در صفت الماس نیلی
و آن بغایت لطیف است بیارند بلور کشمیری چنانچه ذکر کرده شد
بعد از آن زر ورق را آب کنند و عشر زرده جو به را نیلی باو کا
ضم کنند تا بر هم آمیخته شود بعد از آن چنانکه الماس در عمل آورده بودند
همان طریق نگاه دارند بتوفیق عز و جل الماس سرخ نماید که در نگینه

بغایت خوب نماید ان شاء الله تعالی **فصل ۶** اندر صفت مرجان بیارند
شیر گاومیشی که اول بچه آورده باشد شش درم شاک از آن و بیاورند
مهره صدف سفید که آن را باد مهره گویند و لاکه مری که
هندوی بر آن ناخن رنگ می کنند سه درم شاک از آن و شکر
درم شک و سه درم شنگرف با ریک صلایه کنند و با سرکه یکجا وی هم
تیز کنند و لاکه یکجا یکی تر کنند و لیسرشند و بهم بیا
میزند و غلوله سازند بهر نوع که خواهند و بعد از آن بیا
قلم کوسفند و تلهای کرد او را بشویند و خشک کنند و مهره
های بند کور در تلی کنند و در میان هر مهره قدری ریک
سرها ماهان بنهند تا بهم نچسبد و سرهای نای بار دیگر بند
و بگذارند تا خشک شود و بیارند دیگی یا کیره و پنهف
دیگ آب کنند و مقدار چهار انگشت پنبه دانه بر
بالای آن آب بریزند چنانکه تمام روی گرفته باشد
بعد از آن سر دیگ ببندند و بقدر ده پاس آتش گجهدی
کنند چون هم پاس گذرد فرود آرند و نایهای مذکور

برکشند

برکشند و در سایه بگذارند تا سه روز بعد از آن بگشایند
و مرجانها باشد لطیف آن را بچرخ جلا دهند و سوراخ کنند
بلکه نکوتر از اصلی روی نماید اگر خوب رنگ کنند
والله اعلم **باب ششم** اندر رنگ کردن عاج که سبز باشد اندرون
و بیرون او و ازین بسیارها باب توان ساخت
بیار عاج لطیف و از آن هر چه خواهند بتراشند بعد از آن
آن را در شیر گاو اندازند و اگر شیر نباشد در میان ماس
ترش اندازند و شیر یا ماس در ظرفی از مس باید کرد چون یکشبانه
روز بگذرد بیارند زنگار تر سای و هر روز نیم سیر برده سرهای
بزنند و میگردانند اگر ده روز چنین کنند برابر یکروز کار رنگ گیرد
و اگر چهل روز کنند رنگ بهمان رسد و همه سبز و لطیف شود
ان شاء الله تعالی **فصل ۱** اندر رنگ کردن عاج که سرخ گردد
و این ستوده است بیارند عاج تراشیده و داو را که بقه
در شیر گاو و سرخ بخیسانند تا بدان غایت برسد که اگر کارد
بردارند و خواهند که بر او نقش کنند فرو رود و آنگاه بیارند

رنگ لاک و آن را از شیر ترش در میان رنگ لاک اندازند
و سه شبانه روز بگذارند تا مطلق برنگ لعل گردد و دول پر زیبا شد
هر جا که خواهند کار بندند فصل ۳ رنگ لاجوردی و آن نیز هیچ
لطیفست بیارند عاج را و هرچه خواهند از او تراشند و آن
تراشیده را بجزوات ترش فرو برند و هر روز نیل خوب سائیده
در وی پاشند قریب دوازده روز و اگر رنگ تمام خواهند
نگاه دارند اندرون و بیرون لاجوردی گردد بفرمان خدای تعالی
فصل ۴ اگر خواهند که عاج را رنگ سیاه کنند در غایت
خوبی بیارند پوست انار و نیکو بپزند و در پاتیل آهنین کنند
و آب سرد در وی ریزند و آتش کنند چون بجوش آید از بار فرو گیرند
و سوهان سوزن گران بروی ریزند و بگذارند و قدری آب نارنج
در وی کنند که بغایت روشن گردد و در میان ده روز که عاج
اندرو باشد بفرمان خدا تمام عاج سیاه و لطیف شود ان شاء الله
فصل ۵ رنگ زرد کردن بیارند عاج هر قدر خواهند تراشند
و در میان شیر ترش اندازند و شیر ترش باید که جدا باشد

و هر روز

و هر روز ریع شیر زرده چوبه صلایه کرده بر وی زنند و زرنیخ
نیک صلایه کرده بر او افکنند و بگردانند تا چهل روز
اندرون و بیرون گنه زرد نارنجی گردد و در غایت خوبی
فصل ۶ اگر خواهند که عاج را حل کنند تا از او هر چه خواهند
بسازند بیارند خورده عاج و آن را در شیر گاو فرو ریزند
و بعد از ده شبانه روز آن خورده را از شیر بیرون کنند
و سرشیم سفید پاکیزه بپزند و با هم بیامیزند چون
چنین شود از وی هر چه خواهند راست کنند و از وی
بر آن طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن وی را
تا عجایب بینند عجب و متبرک بود باب هشتم در تلاویح سلیح بلور
یعنی لون رنگهای غیر بلور و آن صنعت رنگیست که بسیار
کارها از آن آید فصل ۱ در رنگهای بلور و آن عمل بلور ساخته اند
تا چون رنگی بر آبگینه طلا کنند و در شوره بریزند آن آبگینه
شکسته نشود و همچنین هموار بیرون آید و حیله ضبط که ذکر کرده می شود
بسر کاری نیکو باید کردن آنگاه بقلم نگارگران آبگینه باید نگاشتن

تا بمراد و مرون آید اکنون رنگها را یاد کنیم رنگ اول رنگ یاقوتی
نرنج زرد دو جزو و لاجورد سه جزو شبه یمانی یکجزو سحق کنند چنانکه
گفته شد در زجاج عمل نماید رنگ لاجوردی سیم سوخته دوازده جزو و توبال
آهن بوزن سیم لاجورد چهار رنگ جزوی یکروز تا دو مثال
شیر سحق کنند و دیگر روز سرکه انگوری بکار برند رنگ خلوقی نیکو
سیم سوخته با نرنج بوزن بگدازد با آب مورد تر یا خشک و اگر نباشد با آب
برگ لیمو بردارند نیکو آید رنگ ناروانی شنگرف شش جزو و سیم
سوخته یکجزو و قلقطار نیم جزو نیک آید و ستوده است رنگ
سرخ لطیف سیم سوخته بستانند و بکوبند و با آب مورد برکشند رنگ
فیروزه لطیف زنگار ترساوی و همچنین و سیم سوخته خورد بکوبند
و صلایه کنند با آب مورد بر کرند نیکو آید رنگ زرد لیموی دو درم سوخته
یکجزو و زاج دو جزو و سحق کنند نیکو آید فصل در رنگ دادن
بلوره که از اقلقن و سرخ کردن بلور و این هنری غریبست و نیکو بود
چهار مثقال بلور را و سنگ بشکنند و ده درم دو درم نرنج و مثقال
بر او افکنند و بگدازند و باز بسایند و بآب نمک بشویند

دوار بار بگذارند و اندک نرنج دیگر بر او افکنند و بدان قالب که خواهند
فرو ریزند که نیکو آید رنگ پیروح سوخته ده درم و چون سپید شد یکدرم
نرنج سه درم یک جزو رطل نرنج نیکو آید رنگ زرد و به صد درم آبگینه شفاف ده درم
توتیا یکدرم زاج یکدرم روی سوخته بیفشانند بگدازند نیکو آید انشاء الله
رنگ زبرجد بلور و آبگینه و زنگار از همه برابر بغایت خوب آید
رنگ سرخ دار با دو جزو و نرنج به صد جزو بلور با بید نهاد که نیکو آید
رنگ آسمان گون یکصد پنجاه درم نرنج سه درم سیم سوخته چهار درم
بگدازند رنگ زرد نارنجی سند روس با ارزیز یار کنند و با بلور افزوده
بنهند تا بگدازد و نیکو آید و لطیف باشد باب پنجم اندر ساختن رنگهای
فرنگی و لطانه و چینی و این بهترین رنگهاست و ستوده در زنگار
و غیر زنگار و در لطانه و غیر لطانه بکار آید و لطانه چینی سه نوعست
و رنگی که ستوده یک نوع در چهار فصل بیان می شود انشاء الله
فصل اول ساختن گونه فرنگی که نام دارد و ستوده است که بسیار بکار
کار آید این است چهار مثقال شیره در ده جزو و صبر سقوطری
سه جزو و زرده جوز سه جزو و چوب بقم دو جزو و سپند سوختنی یکجزو

و آب انگور شیرین ده جزو و جمله را بهم کنند و خود لب بندند پس در ماه دی
مسین کنند و کمی در سه قیراط آب از روی کنند و بر [illegible] شبانروز بگذارند
تا نیکو تر شود و بعد از آن سه شبانه روز بگذارند و نوشادر سوده در آن
ریزند و با آتش نرم بجوشانند چهار جوش بعد از آن اخلاط
جمله از میان آن بیرون آورند و صاف کنند و پنج جزو
نبات دو باره در این آب اندازند و بجوشانند تا بقوام آید
مثل جلاب پس از دیگ بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود و
در شیشه پاکیزه کنند وقت حاجت اگر در نقشی خانه کاری زمانی
مانند لعل سیلانی باشد و در قلم بگذرد و اگر [illegible] زنگار مالیسند
و الا و اطلس و غیره بدان قالب زنند چون خشک شود یک بخشکی بود
ورق زر بر بالای او چسبانند بغایت لطیف و روشن نماید
و اگر زر هم بچسبانند نیکو بود و در بطانه اصلی مثل باشد
و لیکن [illegible] **فصل** در صنعت بطانه که سوده است
چهار [illegible] آهن سوخته که از کوره آهنگران می افتد و زنگ کردن
طاس می باشد بگیرد و صاف کنند و پاکیزه و در صلایه اندازند

باروغن

باروغن نارگیل چندانکه چون مسکه شود بر سر آتش نهند در میان ظرف
آهنی و چندان آمیزند که روغن در و غایب گردد آنگه چهار درم سم گاو که تافته
کفش است اگر آن را بسوزند تا یک خاکستر شود و بعده چهار درم نارگیل کهنه
با پوست او را بسوزانند تا نیک خاکستر شود و بعده چهار درم [illegible] او را
در هاون آهن کنند و او را بیزانند تا نیک سوخته شود پس چهار درم علق
سیاه را او را چندان بکوبند که چون سرمه گردد و ده جزو از این
علق و دو جزو تنگار ساجی در بوته کنند و نیک سر آن محکم کنند
و بر دمند تا متکلس شود بعد از آن چهار درم قلم گاو و [illegible]
تا نیک سوخته شود نیکو صلایه کنند تا غباری شود بعد از آن ده جزو
از آن آهن پخته و پنج جزو سم گاو سوخته و پنج جزو نارگیل سوخته و پنج جزو نشاسته
سوخته و پنج جزو علق سیاه متکلس و نیم استخوان قلم گاو سوخته در یکدیگر آمیخته
و چندان صلایه کنند که مانند غباری شود آنگه پنج جزو [illegible]
[illegible] بگذارند و پنج جزو ابریشم ماهی و ده جزو روغن
[illegible] پاکیزه و ده جزو ابریشم [illegible] در صلایه یافته باشند این
جمله را در هاون آهنی چندان بکوبند که اگر بدست بچسبد [illegible]

پاک کردن بعد از آن اگر زر هم خواهند جهت ساده کاری روغن کمان
ملک داخل کنند و اگر در میان صفحه فرش کاری کنند و هموار کنند چنانکه بر بالا بپوشند
و در آفتاب نهند و در میان خانه و کاغذی بر سر او نهند تا از غبار
محفوظ باشد چندان بگذارند که از ناخن در وزنند فرو نرود آنگاه سنگ
فسان با ماش دهند چون هموار کردند طلق سفید محلول و سپیده
قلعی و بلور سوده چون حریر در میان رنگی بندند و دو لوسه [illegible] کرده
اما چنان باشد که این در روان این تفاوت کنند در بطانه یا له چنانکه
جلا گیرد و مانند آئینه چنین شود که روی در آن توان دید و بغایت
سخت باشد این بطانه اصلی کهنه آنچه در چین معروف است
این است **فصل** بطانه که او را رنگ فیروزه خوانند که چون سنگ
سخت باشد این بطانه اصلی که نیز آنچه در چین معروف است این است
و صفحه بزرگ و تا آب خراب نشود و بسیار رنگ زنگاری زده و بر ابریشم [illegible] کرده
و روغن کمان دو جزو و اول زنگار را چندان صلایه کنند که غباری گردد
و بغایت نرمی و آنگاه بر روغن کمان بیامیزند و در صفحه بزنند تا بنشیند
بعد از آن ابریشم مذکور را صلایه کرده بطریقی که گفته شد در آن مرتبه

داخل کنند

داخل کنند چنانکه ابریشم مذکور در صلایه محو شود بسیار توان یافت
چون همه یک ذات شود هر جا که خواهند کار بندند و زر و [illegible] خشک شود
و صفحه باید و این است که گفته شد از فیروزه فرق نتوان کرد و با آب
خراب نشود و درخشنده و براق باشد این همه ستوده است **فصل چهارم**
بطانه طاوسی که نه رنگی سه جزو مس سوخته یک جزو ابریشم نیز یک جزو
روغن کمان یک جزو نیم چندان صلایه کنند که یک ذات شود و اگر
روغن کمان یک جزو نیم چندان صلایه تنک باشد یک جزو [illegible]
بر او افزایند و در صلایه تقصیر نکنند و بکار برند طاوسی رنگ آید مانند
رنگ [illegible] و خندنده و روشن و براق شود و با آب خراب نشود ان شاء الله
باب [illegible] در ساختن تیغ فرنگی چنانکه چون کاغذ به بچینند و نشکند
و خمیده براق باشد که آئینه [illegible] و در [illegible] نکنند و آن چهار نوع است
[illegible] و **فصل اول** [illegible] آهن [illegible] چنانکه [illegible]
اسپان سوده گشته باشد چندانکه خواهند بر هم نهند و [illegible] کنند و [illegible]
خواهند از آن [illegible] زنند و هر بار که آن را از آتش بیرون آرند و کار
کنند چون [illegible] در آتش خواهند برد پیش از آنکه در آتش برند با آب نمک

ساجی که آن را اشخار گویند در آن آب سرد کنند و همچنین عمل کنند
و هر بار به آب ساجی سرد کنند تا وقتی که اگر می سازند تمام شود
زخمی او بجای باشد که هر مثال کاغذ نتوان کرد و براق باشد
و درم از ملین بر دارد و آنکه بهره است اردا فصل در ساختن
تیغ صحرایی که بغایت لطیف بود چهار فرنج سیر آهن نعل کهنه و قرص
سازند و سوراخ چند هشت و نه دوی در آن دو قرص آهن بکنند
پس چهار فرنج چهار درم قلعی و دو درم مرقشیشا و دو درم زیبق مصعد
و دو درم ریزه مس و دو درم سرب قلعی و ریزه مس و زیبق
بعد از آن چون گداخته شود مرقشیشا آس کنند و در دو قرص و سوراخهای
آهن ریزند و هر دو طبق آهن یکی کنند و بر هم نهند و درزهای او
گل حکمت بگیرند و محکم وصل کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود
بعد از آن در آتش اندازند و بدمند و بیرون آرند و بکوبند و باز در آتش
اندازند و بیرون آرند و بکوبند چنانکه در هشت بار یا ده بار هر دو طبق
یکی گشته باشد اگر خواهند از آن تیغ صحرایی آب زنند و اگر خواهند کارد
و کتاره آب زنند و این عمل مجرب است و در قیمت با مصری برابر باشد

ولایتی

ولایتی خوانند شاهان را باب یازدهم در ساختن تیغ و پیکان و خنجر
که چون دشمن از آن زخم یابد زخم او هیچ چه به نشود
الا که در آن بمیرد و این چهار نوع است در دو فصل فصل اول
چهار فرنج آهن نرم ده جزو و مس سه جزو ارزیز سوخته و سرب
و برنج سه جزو و بر هم آمیزند و در بوته بزرگ کنند و نگار
بروی ریزند و با آتش قوی بگدازند چون گداخته بود در بول
حمیر بوته فرو برند تا سرد شود و هم برین طریق سه بار برین آهن
عمل کنند بعد از آن هر چیزی که از این آهن آب زنند چنانکه
تیغ و کتاره و خنجر و تاخج و در دو راه آتش و آنچه خواهند از آن
آب زنند و هر جا که جراحت کنند دشمن بغیر هلاک دوا نیابد
فصل آب دادن که چون بر تن شود و با قوا شده کرده
دشمن را در آن هلاک گردد اگر مقدار سر سوزنی رسد یک ساعت امان
نیابد چهار فرنج آهک کنند یا سرکه و نمک و در آب بکوبند
و بول حمیر کنند و بر کار رود و غیره اندازند و بتابند و بعد از آن
نقش را [illegible] بند و در آب افکنند آنکه آن را درین

آب خوطه دهند که چون فرانشده شود آهن نیاید باب دوازدهم

در آب دادن تیغ و کارد که علامتها لبود آبداد ون چنانکه روی
در آن توان دید و آن بر آن نقش باشد و آن چهار نوع است در چهار فصل

فصل ۱ بگیرند شبه یمانی و نوشادر یکانی از هر یک جزوی دق
کنند و در آب بگذارند و آب دهند کارد و شمشیر و هر چه و هر چه خواهند
پس زنند که روی در آن توان دید ان شاء الله تعالی

فصل ۲ آب دادن
کارد و شمشیر و دشنه چنانکه فولاد را جوهر دهد یا بخراشه بگیرند طلق
اندوده و بر روی ریزند بول حمیر و آب دهند که در آبداری بغایت
خوبی بود

فصل ۳ ابتدا دادن که چون جوهر روشن نیکو شود و غبارش
افتد در جوهر چهار رنگ و سرکان تره و هر دو را با هم چاه میزنند
و بپندانید بر دوای تیغ گرم و بتابند و آب دهند که بر بنده آید
با خواشیده و نیکو آید

فصل ۴ آبیا و طرکه چون جوهر به شود دو نیم
در آن هلاک شود خاک و سرکان با یکدیگر بکوبند و مثل هر دو
زرنیخ چاه میزنند و ترکننده بول حمیر و اگر خواهند بر آن دارو
بپندانید و بازگیرند و زرنیخ چاه میزنند و آنجا بیاید

درو افکنند و بول حمیر بمالند تا بگدازد و آنگه گرم کنند آنچه
خواهند درین آب خوطه دهند چنان شود که هر که
به بیند شود و دشمن هلاک شود ان شاء الله تعالی باب سیزدهم در رنگ
کردن بلور اگرچه در باب دوم فاما اینجا بر قلم آمد و شرح
صفت نوع رنگ کردن گفته شود و آن صفت فصل است

فصل ۱ در رنگ کردن بلور بیار رند بلور صافی و نگینها ب زنند
از آن و جلا دهند و آن را نیز بگیرند و در آتش نهند یکنفس
کشیدن و آنگه زرنیخ زرد برگیرند و در آب زنند پس دگر باره
با آتش بر نهند نفس کشیدن پس برگیرند و در آب زنند زرنیخ پس
دگر باره با آتش نهند تا به بینند که سفید نشده باشد برگیرند و در کاسه
چینی نهند تا سرد شود و هموار هموار چنانکه اگر انگشت بر او نهند
نسوزاند پس در دیگ نهند در میان روناس کوهی و موم
سفید و آن چنان است که موم بر سر آتش و روناس خورد بکوبند و در
میان روناس در یکدیگر زنند و بلور در آنجا نهند اگر زنگ باشد
چون به بینند که رنگ هموار است برگیرند و اگر سیر خواهند بگذارند یک لحظه

یک لحظه اگر چنان شود که دل خواهد فصل ۲ در رنگ کردن بلور
سرخ که یاقوت بهاو زند چهار دانگ صمغ صنوبر دو مثقال [illegible]
شامی و زیت از هر یک نیم مثقال حب سوده با نیم مثقال زهره گاو
بهم آرند و چندان بپزند که در و تری نماند و حل کنند آنگاه بلور
گرم کنند و در میان این اخلاط نهند یک ساعت و چنان باید
که اخلاط بلور پوشیده در رو و زیر و زبر تا رنگ گیرد مانند یاقوت
رنگ نگین بلور را گرم کنند و در آب شیر بهائی افکنند که آن شیر
عادل الیو با آب و ایناوه بهم بجوشانند نمک تا رنگ گرد اندرین کار
چنان است که از ملحش باز نمانند و آنچه از مهره آن آید و اصل
آن است که نگین را گرم کنند و در آب شبه افکنند تا بسته شود
و رنگ گیرد آنگاه گرم کنند و در لقم بحته افکنند و از مهره جلا دادن
بروغن زیت چون کشند و با آب آهک بمالند و اگر در کرباس
یا کاغذ بجنبد و بمالند آنگاه جلا گیرد و رنگ بسته بماند رنگ
نگین بلور در طبق میکنند و با آب پوست انروز یا با آب بقم
بهم رنگ علی می کنند و مصطکی بهم می جوشانند و شف

و نیلوکی آ

و نیلوکی آید و اگر بلور گرم کنند و در آب بقم یا پوست انروز
افکنند رنگ بپذیرد و اگر زرد و تیره خواهند رنگ کنند بهتر آید [illegible]
فصل ۴ رنگ فیروزی زهره گاو و سحق کنند و بلور گرم کنند و در میان
این اخلاط نهند یک ساعت بگذارند فیروزی آید نیکو آنگاه [illegible]
فصل پنجم در رنگ کردن بلور بسته شد بلور شفاف لطیف و نیکو
بمالند تا سفید شود آنگاه بسته شد روناس کوهی صافی که رنگش
مانند لعل بود و پاره موم صافی بر آتش نهند تا بگدازند و روناس
در او اندازند و قدری آب کاسنی رفارکی داخل کنند تا فرو خورد
رنگش چون خون کبوتر شود پس نگین در آتش نهند تا گرم شود سفید
گردد و چون سفید شد برگیرند و بر سنگی پاک نهند یا در صحن گل تا سرد
شود و چنانکه دست بر آن نهند دست نسوزد پس برگیرند و در میان
رنگ اندازند و باید که بر رنگ بر سر آتش نهند و گداخته باشد نه گرم
و نه سرد معقول باشد و البته نشود تا رنگ بگیرد و اگر گرم باشد
رنگ نگیرد تا معلوم باشد فصل ۶ رنگ بلور سلم چنانکه پسندیده باشد
چهار دانگ بلور کشمیر و برگ درد بلور یعنی [illegible] مهره ها سازند

پس سنگ مینا را باب برنج بسایند و بر این مهرها طلا کنند
و بگذارند تا خشک شود آنگاه بکارخانه آنکه کوره آتش یک شب
در کوره تاریک در و بندد بعد از آن بیرون آرد بعینه مانند خطائی
بر لون یاقوت غیلی باشد در غایت لطافت هرجا که خواهند
کار بندند فصل در رنگ بلور که بغایت سرخ و اعلی و لطیف و پسندیده
بود چهار درم دم الاخوین بگیرند و زنجفر سرخ بگیرند و عقاب زرنیخ نوشادر
زرد و مصعد که سرخ شده باشد بگیرند و از روغن بلسان بگیرند و از نفط
سفید بگیرند و از قطران شامی بگیرند و داروها را خوب بسایند و قطران
در روغن بیامیزند تا چون مرهمی شود آنگاه ظرفی بگیرند بلور یا مینائی
و از او نگینها و مهرها سازند و آنچه دل خواهد و آن در بوته کنند چون
مهرها سرخ شود در آن داروی مخلوط فرو ریزند که در بوته کرده اند
چنانچه در میان دارو غرق شود و بگذارند تا سرخ شود آنگاه بیرون
با دارو در ظرفه کهنه یا سرکه کهنه افکنند و چون بیرون آید مانند یاقوت
سرخ باشد ان شاء الله تعالی باب چهارم در عمل میناکاری بغایت
اعلی و آن دو فصل است فصل هفت رنگ بیارند بلور پاک

نمک

نمک و فرو بسایند سوده و پخته ده جزو و شنجار سوده بگیرند
و درده سوخته بگیرند و سفیده ارزیر بگیرند و جمله بر هم آمیزند
و در بوته و گرد وصل کنند چنانکه از بوته اول در بوته دوم جلد
بر بلور که استوار کنند باید که بر بوته ساخته باشند بر مثال بر نابوت
نهند و آتش قوی کنند تا بگدازد و آنچه لطیف بود در بوته زرین
جمع خواهد شد بگذارند تا سرد شود بتوفیق خدای عز و جل
مینای سبز گشته باشد هرجا که خواهند بکار بندند فصل
رنگ آبگون چهار بند همان سنگ که ذکر کرده شد ده جزو
و دو جزو سفیده ارزیر خالص و یک جزو شنجار بر بلور که
آمیزند و بر همان طریق عمل کنند که مینا سبز کرده اند چون از بوته
بیرون آرند مینای لاجورد آبگون لطیف روشن برنگ آسمان
هرجا که بخواهند عمل نمایند نیکو آید ان شاء الله تعالی عمل مینای زرد چهار درم
و دو جزو سفیده سرب خالص و یک جزو شنجار و یک جزو زرنیخ
و یک جزو کبریت گلی و یک جزو سفیده ارزیر جمله را با هم
بیامیزند با همان طریق که در مینای زرد عمل کرده اند همان طریق

گذارند چون از بوته بیرون آید بتوفیق خدای تعالی
برنگ لعل یا لعل یاقوت رمانی بود و اگر این عمل صاحب دولتی
کند رنگی روی دهد که هیچ آفریده از لعل بدخشی
و یاقوت رمانی فرق نتواند کرد و هر جا که خواهند بکار برند
و نیکو آید انشاء الله تعالی عمل چکیده که مقابل باشد رنگ او
برنگ فیروزه اصفهانی چهار جوهر اصل ده جزو مس سوخته
یک جزو سپیداروی یک جزو و شک سلیمانی یک جزو و تنکار یک جزو
همه را بهم کنند و در بوته نهند بر آن طریق عمل کنند و بگذارند
تا سرد شود پس بیرون آرند جوهری چکیده باشد مانند فیروزه
که از هر کار که خواهند بکار برند و از محققان دریغ ندارند
تا برادر باشد ان شاء الله تعالی فصل در صنعت نگینهای لطیف
ستوده چهار جزو چهار جزو و سنگرف رومی و چهار جزو زرنیخ
سوخته بگیرد و یک مثقال اقلیمیا سیم و همه را بکوبند و اندر مغز
آهنی کرده و اقلیمیا و کبریت برابر باید و بگذارند تا نیک گداخته
شود پس فرو ریزند و سرد کنند و لیانه بسر که ترش و نمک
کنند

و خشک کنند اندر سایه و در بوته نهند و بدمند تا بگدازد و سخت شود
پس آن را سرد کنند و بیرون آورند رنگ یاقوت سرخ بود
نیکو بجهت سرخ جلا دهند و در نگین دان نشانند
باب پانزدهم صنعت خضاب که دست و انگشتان عورتان را
رنگ کنند از هفت رنگ و این از جمله حسن و جمال است
و موجب شهوت و محبت است و این چند نوع است مجرب
فصل در رنگ کردن طاوسی قلقند پس دو مثقال و دو مثقال
توبال آهن سه مثقال پوست انار ترش نیم مثقال حناء
مثقال خرد بکوبند و بیزند و به آب برگ چغندر خمیر کنند و بر دست
نهند و یک ساعت بگذارند و بشویند طاوسی خوش آید رنگ سیاه
حنا بیست مثقال خمیر و زاج از هر یک دو مثقال مازو و نیم
از هر یک یک مثقال توبال آهن و روناس و از هر یک نیم مثقال
هر یک بکوبند و چون بسر که کهنه برگیرند و بر دست نهند و اگر از نقش
نقش خوب بیچند برابر زرد ورد و انگشتان را در رنگ سبز بر آن بندند

بغایت خوب آید رنگ فیروزه زنگار پنج مثقال زاج یک مثقال شب یشب مثقال
پنج صمغ عربی از هر یک یک مثقال زعفران ربع جمله
جمله را نیکو بسایند و با ده مثقال حنا بیامیزند و از سرکه لبریز شده و بر پوست
نهند فیروزه بسیار نیکو آید رنگ حنائی خون سیاوشان چکیده
دو جزو و وسمه و زعفران و عروق کرکم از هر یک یک جزو
مصطکی نیم جزو همه نیکو بسایند و بصمغ عربی لبریز شده و بر پوست بندند
و بگذارند یک شب رنگی آید بغایت خوب [illegible] رنگ فستقی
بگیرند لاجورد و عروق کرکم و وسمه از هر یک جزوی و زعفران
و مصطکی از هر یک نیم جزو و آن جمله را نیکو نیکو بسایند و با آب
صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا نیک سرد شود و بر پوست
بندند رنگی آید لطیف رنگ سبز بگیرند پوست نارنج خشک
از هر یک جزوی کوفته و بیخته با هم چندان حنا بیامیزند و سه درم
مازو و سه درم قلقند و دو درم آهک و نیم درم مصطکی با آب
نیم گرم سرشته بر دست بندند که همچون سر غبار رنگ نیکو آید
[illegible] حنا بیست درم و آهک [illegible] مثقال و مردار سنگ مشعب

وزاج

وزاج و صمغ عربی و کتیرا و مشعب نیم مثقال و لاجورد سوده نیم مثقال
با سفیده تخم مرغ خمیر کنند و بر پوست بندند رنگی بغایت
لطافت صاف پاک آید باب [illegible] در صفت پختن شنگرف
رومی و رمانی و زاولی و مسقی و قبرسی و فرنگی و فارسی
وغیره و آن هشت نوع است فصل در پختن شنگرف
رومی بیارند دو وزن ده جزو و سیماب خالص و هفت جزو
گوگرد و به هم کلی کنند بعد از آن بیارند قرابه سطبر
شیشه که ده بار سطبرتر از شیشه های دیگر باشد و آن شیشه را
در گل حکمت بگیرند و خشک کنند و آن کلی در شیشه اندازند و بعد از آن
پنج جزو زرنیخ سرخ بسایند و در شیشه اندازند و بشورانند
تا همه یکی گردد و مخلوط شود بعد از آن سر شیشه را بسریشم و نمک
سنگ استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر هم از آن
سریش استحکام کنند و بگل حکمت بگیرند پس دیگی بزرگ بیارند
و قدری ریگ در ته آن اندازند و بر سر شیشه فروریزند چندانکه
دیگ پر از ریگ گردد و شیشه در میان ریگ پنهان باشد

دارد و یک گل حکمت به بندند چون خشک شده باشد
در دیگدان نهند و حاشیه دیگدان گل استوار کنند چنانکه اثر
آتش از هیچ طرف بیرون نزند و یک پاس اول روز آتش
نرم کنند و دو دیگر در حد اعتدال و چهار پاس دیگر آتش تیز کنند
بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس شیشه را آهسته از دیگ بیرون
آورند و بشکنند که جدا خود را متصعد گشته و شنگرف رومی شده
بلا مثال که به رنگ بکار آید و نیک نگاه دارند فصل
عمل شنگرف زاولی سفیده و این نیز بی مثال است
چهار نه سرب چندانکه خواهند در دیگی که آب رسیده باشد
و آتش نزدیک کنند و به چوب پانه یا ببید همی گردانند
تا جمله سفیده شود پس آن سفیده ها را در بیزان ریزند و همیشه
به چوب پانه می جنبانند و می شورانند و آتش در زیر آن
کرده باشند به حد اعتدال پس در هر ده سیر یک سیر شنگرف
زاولی ساخته رنگ گرفته چهار نه و بر بالای سفیده ها ریزند
و بشورانند تا یک شبان روز و هر لحظه نگاه می کنند اگر رنگ

نیک

نیک شده باشد والا تا سه روز این عمل کنند تا نکو رنگین شود
و پخته گردد بعد از آن بگذارند تا سرد شود پس بردارند
هر جا که خواهند بکار برند فصل شنگرف قبرسی که بسیار
بجا بکار آید سیماب خالص و هر ده درم یک مثقال گوگرد زرد
بغایت ساده بر آتش نهند و یکی کنند در قاروره کرده
دراز کنند و باید که قاروره گل حکمت گرفته باشد گل
در غایت محکمی و قاروره در میان کوزه سفال سرفراخ
کنند چنانکه سر و گردن قاروره از کوزه بیرون باشد
و کوزه را پر از خاکستر کنند و پیرامن قاروره را آکنده
کنند و باید که خاکستر نیم گرم باشد و کوزه چنگلی از گل گیرد
و کوزه در کوره آویزند و سر کوزه در گل گیرند چنان بسازند
که گردن کوزه بیرون بیرون از کوره باشد و بقدر
پنج ساعت آتش باریک زیر آن بیفروزند و هیزم باید
که خشک چوب پیشی نباشد و چون تمام شود بخار زیبق و کبریت
بر لب شیشه نشسته باشد بردارند و بکار برند مجرب است

والگر خواهند نکوتر بود همچنانک نوشادر نیک کاویا داخل آن کنند
که بغایت نکو گردد صفت شنگرف مصفا در غایت
خوبی چهار بند گوگرد زرد و بسایند و سیماب درهم کنند
هژده درم زیبق یکدرم گوگرد و استادان بعضی گفته‌اند
که هژده درم گوگرد یکدرم زیبق در شیشه کنند چنانکه سر
شیشه گشاده باشد و مقید در گل گیرند و خشت پخته در تنور
نیم گرم نهند و شیشه بر سر آن خشت نهند بقدر آنکه
یک نان یا دو نان بپزند بیرون آرند که زنجفر باشد
و بجز سبب از همه لایقتر هر جا که خواهند بکار برند
در ساختن زنجفر رومی بطریق آسان‌تر
از آنها که گفته شود بگیرند ثبت منقی سیماب و دو مثقال
زنجبیل بغایت سوده مانند غباری پس هر دو را یکدیگر
حل کنند و در کاسه کنند و در تنوری نهند و آتش از زوی
بار کنند و خشتی پخته در میان تنور نهند و کاسه بر سر وی
نهند و سر تنور محکم چند روز دگر سر تنور باز گشایند و کاسه

زنجفر

برآورند

برگیرند شنگرف باشد در غایت سرخ لونی نیکو و لطیف و اگر
در شیشه کنند و دو درو بپیچد و سیاه بود و غور ماهیت معلوم گردد
والسلام فصل بیارند مهره‌های از بلور هر چند تنک‌تر نیکوتر
و از و خرده‌تر آید پس فراگیرند زیبق خالص یک وقیه و بغایت
پاک و صافی کنند و هم چند آن آتش چنانکه می‌باید روشن و اثر
را بکوب و در شیشه کن شیشه را در گل حکمت گرفته و زیبق در وا افکن و این مهره‌ها
در وا افکن و سر وی استوار کن و تنور نیم گرم کنند و شیشه یک شبان روز
در تنور گرم نهند و سر تنور محکم بگیرند علی الصباح که سر تنور بگشایند
بفرمان خدای تعالی چون شیشه بیرون آرند مهره‌ها همه چون یاقوت
سرخ باشد و آنچه در شیشه بود تمام شنگرف رومی لطیف در غایت لطافت
باشد و هر جا که خواهند بکار برند فصل در شنگرف رنگ خالص
و این از همه نیکوتر بود بیارند زیبق خالص و او را پاک کنند چنانکه
در وی سیاهی نماند و اگر بسوختنی پاک کنند بهتر بود پس چون آن تو
بوزن او ده شنج را بیاورند و در صلایه بسایند و زیبق
بر او افکنند تا هر دو یکذات شود پس در شیشه کنند و سر او را الصاق

ج و گل حکمت بگیرند

و محکم کنند و یک شب در شوره گرم نهند بامداد بیرون آورند شکرف
رمانی باشد در غایت خوبی پس در آن شیشه جمیع بیرون آورند
و نگاه دارند هر جا که خواهند بکار کنند باب ششم در رنگ کردن کاغذ چند
چهار رنگ قدیم و جدید مجرب نیکو و لطیف از آن جمله فصل اول در رنگ
عودی رنگ گل کیند و معصفر و در گل چکیده آن فارسی بهار نداشت
گل چند آنکه خواهند او را نیم کوفته در ایغاری کنند و اندک آب بر وی ریزند
تا نم گیرد و روز دیگر بر وی کرباس چهار گوشه کنند و آب بر وی ریزند
تا زرد آب چکیده از وی برود و امتحان آن بجامه چنانه باید کرد چنانچه
سرخ شود و اگر لعلی نشود هنوز زرد آب در وی هست آن چند مرتبه
تا چنانچه لعل گردد و آنگاه معصفر را نیک بفشارند و در آفتاب باز کنند
تا خشک شود آنگاه بگیرند زاجی سوده و در ده سیر را ربعی سیر در وی
افکنند و بدست بمالند چندانکه معصفر در قدح آب ریزند بر سر آب
ایستد گشته نشده باشد و اگر در آب نشسته گشته نشده باشد آنگاه در
کرباس کنند و بیاویزند و چون اول آب ریزد آب اول
لعل خواهد آمد آب اول جدا دارند که آن را عروس خوانند و مرتبه دوم

آب ازاو

آب ازاو بر گیرند بعد از آن خواهند که کاغذ یا جامه رنگ کنند
چهار بند آب تمر هندی یا آب انار دانه سفید یا آب لیمو
یا آب ایشلی از اینها هر کدام که باشد قدری در میان آن آب ریزند
و دست در آب زنند چون کف کند هنوز در آب اثر
رنگ کم باشد و اگر بخواهند چون کف کم کند و آب ایستاده و دفعا
باشد آنگاه بیارند کاغذ سفید هموار سیطر و قالبی که در قدر کاغذ باشد
رنگ در میان آن قالب کنند و کاغذ در آن رنگ افکنند
از غلظت در غایت سیطری باشد و پاس بیشتر در رنگ
کنند و اگر یکبار پس رنگ عودی لطیف آید چون خشک شود
رنگ بهاری در حال در رنگ افکنند یک ساعت رها کنند رنگ شد
بهاری باشد رنگ قبل از آنکه آب انار در میان معصفر ریزند
در میان آن آب نفط سر کنند تا رنگ سبز گردد کبودی باشد
رنگ شداب زردآلو که اول از معصفر آمده باشد کاغذ
در آن کشند چون خشک شود در آب سرخ بر کشند عنابی
رنگ سبز و زردآلو زرد آب و چهار دانگ نیم نخچه سبز آید

رنگ جبنی سبز دانک زرداب چهار دانک نیل بچه جبنی آید
رنگ بستانند قدری زعفران ریشه در ظرفی کنند و قدری آب
نیم گرم در وی ریزند و نیم روز بیشتر بگذارند و کاغذ در آن برکشند
زرد شود و اگر رنگ بیشتر خواهند بیشتر در رنگ بگذارند رنگ حنایی
نیم کوفته بگیرند و بهمان دستور که در زعفران گفته شد عمل کنند رنگ آل
بستانند قدری بوستان افروز و بهمان طریق که زعفران کردند
بهمان عمل کنند نیک آید انجا رنگهای باقی گفته نشد تا بوقت خود
فصل در عمل زنگار سبزه و دهن گفته شد کاغذ را در آن زنگار نقره برکشند
و خشک کنند و دو کرت برکشند و زر افشان کنند که بهترین همه رنگها بود
و مثل خرده و جیده لطیف است و از این کاغذ برابر زر بود
و قیمت دارد و تمامت رنگ او نقره خالص است والله اعلم
باب ششم در ساختن زنگار و آن هفت نوع است زنگار سبزه دهنی
و زنگار رسالها و زنگاری و مسقفا و برنزیه و فیروزه و زنگار حمصی
جمله در فصل است فصل اول در صفت زنگار سبزه دهن بیارند ده مثقال
براده نقره خالص در صلایه اندازند و سه نوبت بشویند با آب
نمک

نمک و سفیده و خشک کنند و چون ده نوبت شسته باشند
و خشک کرده باشند همچنان نوشادر کالایه بستانند و سرکه بر آن
ریزند و نوشادر در سپیده اندازند و بسایند تا خشک شود باز سرکه
و نشادر در سپیده اندازند و بسایند و در هاون کنند تا خشک می شود
و دیگر بار بشویند تا هفت بار و هر بار در سایه ان خشک کنند
بهشتم بار چنان زنگاری شود که در غایت سبزی نماید
آن را شاعران سبزه دهن خوانند هم بر آن رنگ باشد
که غبار علیه که در صحرا بر وی چهار انگشت آن را سبزه دهن خوانند
هم بر آن رنگ باشد از غایت لطیفی که دیده باشند صفت
زنگار رسالهای بیارند براده مس پاکیزه چندانکه خواهند و در صلایه
اندازند و شیره انگور بر سر آن ریزند و صلایه کنند در هاون کنند
تا خشک شود و باز بسایند همچنین تا هفت نوبت شیره
انگور را بریزند و صلایه کنند و اگر در وقتی باشد که شیره انگور
نباشد سرکه بر سر آن ریزند و صلایه کنند و هر آینه سبز
بارنگی که از آن برگیرند در کاسه چینی کنند و بگذارند تا بقوام آید

باشد هوا هر جا که خواهند کار بندند و این حمص کنند و فروشی گویند

صفت زنگار سبز بیارند براده مس چندانکه خواهند و در کتوره و کتوانی

سرخ بوزن مس نوشادر کانی که بیخ آب یک حل کرده باشند در میان

روده گوسفند با مس بار کنند و در کتوره میان دو ربع از آن هر دو تنک

شیرین سفید با کره سیاه و دیده ببندند از هند و هر روز به آفتاب می نهند

تا وقتی که مس میان آب لیمو نوشادر متحلل شود زنگاری بود

در غایت اعلا بود و این را نام ترسای مشهورات

فصل در صفت زنگار دیگر بیارند یک من مس براده و در سوی

مبین نو کنند و دو من سرکه در سر آن ریزند و سر سبو بگیرند

و در تنور گرم نهند سر تنور بگیرند و یک شب و روز دیگر بیرون

آورند فصل صفت زنگار مصفا که بدین مثال بود بیارند

حصی جزوی و از سرکه سفید مقطر جزوی و بگذارند تا زنگار

حصی در سرکه مستور حل شود و سرکه سبز گردد پس آن را صاف

کنند و ثقل آن را بیندازند و آن زنگار مصفا را در ترع

کنند و یکجا نهند آنچه در ترع باشد زنگار مصفا این است بکندم

ازین زنگار

ازین زنگار بهتر است از جهت در هم زنگار دیگر و بسیار جایها کار آید

خصوص در رنگ کردن فیروزه پلی لطیف است صفت زنگار فیروزه

بگیرند مس صحیفه کرده بغایت تنک و بیارند طشت مسینه نو

و بیارند سرکه مقطر که مناصفه نوشادر محلول در او بود و صحیفها

پر کنند لب طشت نیز بالا بیند و این جمله صحیفه سر بهم

جای طشت بپیچند با استوار کنند و در زمین نمناک دفن کنند

باید که آن نمک زمین نمناک باشد بعد از یک هفته بیرون

آورند و آنچه زنگار شده باشد بتراشند و آنچه مانده باشد

همین تا جمله زنگار شود و اگر مس براده باشد روا بود

نوع دیگر زنگار نوشادر که در آب شب نم گفته شود و در زنگار رده بود

مس سه جزو نوشادر یکی بهم آمیخته کنند و سرکه انگوری

نیز بر سر آن ریزند چندانکه بر آن غرق شود و سر آن محکم کنند و در سرگین

اسب دفن کنند تا پنج روز و هر روز سر آن تازه کنند نوع دیگر

بیارند برنج دمشقی و آن را براده کنند و با نمک تشویند

ر نوبت بعد از آن بیارند کوزه برنجی و بر آن آب ترنج

مصفا کنند و نصف براده نوشادر محلول ضمیمه ازند و این کتوره

بزرگ باید چنان باشد که سرکه و براده و نوشادر از نصف

کتوره بیشتر نباشد پس دیگی را بر آتش نهند و نمد دیک را آب کنند

و آتش افروزند آهسته چندانکه آب جوش کند کتوره بر سر آب اندازند

چنانچه فرو نرود و طاسی بر سر دیک کرده اند چنانکه کنارهای

طاس از آب دیک بیرون باشد تا عرق درو دیک نرود پس آب

میجوشد و براده بتحلیل در آب ترنج حل می شود و سبزی ظاهر

می شود و در هر یک ساعت آنچه سبز شده باشد در ظرف چینی

میکنند و آب ترنج میریزند و زنگار میگیرند و این زنگار بر چند

زنگار شرف دارد باب دوازدهم در عمل ساختن لاجورد و آمیختن

و شستن فصل اول ساختن لاجورد که با کافی مقابل کند

بتاند تخم مرغ چندانکه خواهند بکوبند بکوبند و با آب نمک بشویند

و بکوبند و بکف دست چندان بمالند و آب بریزند که پوست از رود

بر آید بر دو و علامتش آن است که بر سر آب که در تی تا مدتی آنگاه در کوزه

افکنند گران یا چاله کوزه گران نهند که آتش تیز بود تا مدة یک هفته

بعد از یک هفته

بعد از یک هفته بیرون آورند همه سپید و در غایت خوبی شده باشد

بتانند جزوی ازین و جزوی براده مس را با نمک بشویند

چنانکه سیاهی بر رود پس آنچه باید که جزوی نوشادر کافی

بیامیزند و در خاک نمناک دفن کنند باید که همه در یکدیگر خمک

آمیخته باشد بعد از ده روز تمام لاجورد شود اما درین معنی قوی بال

مس بهتر باشد و سحق نیکو باید کردن و در دفن کردن از گرد

و غبار نگاه باید داشت که لاجوردی شود که الا ما شاء الله

فصل ۲ عمل در آب لاجورد که رنگ و حسن پیدا کند اگر

خواهند که لاجورد را از آب کنند نیکوترین که ساختن لاجورد است

که لاجورد و جز و با دو جزو نمک ساجی همالایه کرده در روغن

کنجد خمیر کنند و یک بوته بزرگ سازند و به او سوراخ کنند و لاجورد

در او طلا کنند و سرش مهر کنند و در بوته دیگر وصل کنند که آن را

بوته بر بوته خوانند و مشعل کنند که بچکد از مس سرخ

خشکی که در طبع اوست از این اکسیر درم بر صد درم

برنج زرد افکنند برنگ سرخ کنند بغایت عجایب بود

واگر بچکند حبه از او بر آبگینه و غوری رنگ سرخ بیرون آید
مانند لاله مکرم و لاجورد خود غایت کند لطافت و خوبی
باید بشوید چنانکه گفته شود فصل ۲ در شستن لاجورد
بیارند لاجورد و در تابه آهنین پاکیزه کنند و اگر سمین بود
بهتر و سرکه در آنجا ریزند چندانکه از سرش بدر رود و آنکه
همچو شانند درین سرکه کف بر گیرند وقتی که کف بر نیارد باز بجوشانند
تا سرکه بجوش برود و اگر دگر سرکه باید که پاک شانند دگر سرکه کنند
پس چون سرکه این بار نماند آب بجوشانند و آب صافی گردد
از او چون بریزند و در آفتاب نهند تا کف بر می آورد
و کف می شانند آنگاه بگذارند تا آفتاب اورا
ببرد آنکه چون حل خواهند کنند و صمغ عربی بسرشند و بکار
برند امتحان بطریق خوبتر شانند لاجورد نیکو و آن
آن باشد که بسبزی زند و آن را در طاس آبگینه و اندر
سر آتش نهند تا یک حلی بجوش آید و همه چیزها برسر آورد بنهند
تا سرد شود و آب از سر او بریزند و اندکی آب دروچکانند

و با انگشت

و با انگشت بمالند تا نمک خورد بگذارند و قطره آب بر وی می چکانند
و میمالند تا چون مرهم شود و آب دروکنند و نگورانند و بگذارند تا در
نشیند پس آب شور از وی دور کنند و دیگر بشویند و بگذارند بعد از آن
زر و آب از سر آن بریزند و خشک کنند و بوقت حاجت چندانکه
خواهند در کوشها می کنند و با آب صمغ عربی با انگشت یک
بمالند تا چون خمیر شود پس چندانکه داخل او کرده باشند حاجت شود
کار کنند باب ۳ در شنگرف صاف کردن و سیاهی
از وی بردن و آن شش نوع است نوع دگر بیابند شنگرف
رمانی مانند نخود و با قلم خرد کنند و در قدح چینی سطین و لول
حباب بر سر آن کنند چنانکه چهار انگشت بالا باشد و بر آتش
نرم معتدل بنهند تا نرمک بجوشد و هرچه سیاهی باشد بر در
برسر آورد آن را میریزند و باز از آن خالی کنند تا سیاهی نماند
و مانند لعل رمانی شود برون رند و غسل کنند و کار فرمایند نوع ۲
شنگرف را در کتان بار بندند و نوشادر کانی حل کردن در قدحی
کنند و آن شنگرف از میان آن بیاویزند و هم میزان اول آتش کنند

تا سیاهی زایل شود ببندند و کار کنند نوع ۳ شبه یمانی را حل کرده
و شنگرف پاره در کتان بسته در آن آویزند و میجوشانند
تا سیاهی جمله زایل شود و ببندند و کار بندند نوع ۴ نوشادر یمانی
و شبه یمانی در میان آب نمک ساجی حل کنند و شنگرف در میان
آویزند و میجوشانند تا سیاهی جمله زایل شود ببندند و کار بندند
نوع ۵ شنگرف را مقدار با قند کرده در میان روغن
گوسفند تازه کرده یعنی زبده در سر آن کنند و با آتش معتدل بجوشانند
و او سیاهی سید هر تا جمله زایل شود نوع ۶ شنگرف در سرکه مقطر کشند
آویزند جمله سودا او ببرد و احتراق کم گردد بعد از آن در روغن
بجوشانند در غایت کمال باشد ببندند و کار بندند باب ششم
در صفت کوره شنگرف پختن باید که بعد از آن که آتش
میکنند سوراخ بر سر کوره باشد تا دود بیرون رود و آن
چهار فصل است فصل ۱ باید که سوراخ کوره چنان تنگ باشد که سر
انگشتی بدو در شود تا جای دار و در گل گرفته باشد برابر زرد و
و انگی از گل باید که بر شیشه نهند و چوبی اندازه باید کرد
چنانکه

چنانکه تا بر سر وارو در است روی کرد و چوب بر شیشه
رها کنند تا سرد شود این صفت کرده بود صفت جای حل جهت مروارید و غیره
جای دفن چنان بود که بکنند دو چاه در میان یکدیگر در میان زبل
الفرس که هر یکی دو گز باشد و قاطیه در یکی چاه دفن کنند در میان
زبل الفرس و این چاه که خالی است آن دیگر کنند و زبل تازه تازه باید کرد
که تر باشد و زبل او با میزند و از او باید نگاه داشت از آفتاب گرد و فصل
در ساختن در و جهت رنگ بلور و غیره ساختن قلقند بگیرند
زاج کرمانی و چهار من آب و ده سیر زنگار و ده سیر سوخته مس و در جای آن
میان کنند و بجوشانند تا به نیمه رسد و بنهند تا صافی شود آنگاه دیگر
بجوشانند تا عقد شود بر [illegible] و بنهند تا خشک شود ساختن قلقدیس
بستانند زاج بلور یعنی خوب و آن را حل کنند و صاف کنند و بگذارند
و زنگار بر آن او بگذارند هر دو را صافی کرده با یکدیگر بیامیزند
و در جامه آن را عقد کنند تا خشک شود که بهتر از معدنی باشد صفت
قلقطار و آن که [illegible] او باشد که زاک را حل کنند و صافی کنند به قدر
چهار ریکا زرده تخم مرغ مقطر اندر او افکنند تا عقد شود صفت زاج

اثبات خاکستر و مثل ایشان پوست انار و نیم دانگ روغن نفت
سیاه بر وی و همه را بکوزه کنند و سر آن استوار کنند و بدمند تا آب ازو
بچکد اگر ازین سیماب گوگرد بدمند در غایت لطافت امساک کند
فصل پنجم حل زرنیخ جهت نقاشی بگیرند زرنیخ زرد جودی و مثل او سیاه و
گونه و مثل هر دو روغن نفط اسکندری و مثل ایشان سرکه و بول
الصبیان همه را بکوزه کنند و بدمند تا حل گردد و ازین زرنیخ بود هر
طلا کنند مانند این حلها داخل ازان شد که ضرورت کار خواهد
آمد باب بیست و چهارم در صفت کشتن زر و سیم و مس و فولاد و ارکه
و کشتن سیماب که جهت خوردن و قوة باه باشد و این چهار نوع
فصل است فصل اول در کشتن طلق سیاه بگیرند طلق یا سفید
یا سیاه یک من بکوبند و در خریطه کنند و ثلث آن شالی
دران خریطه کنند و بدوزند و در میان آب گرم بجوشانند
قدری از آب گرم بیرون آورند بعد از زور دهند تا چند
مرد کاری بمالند تا مایه از طلق زرد آب در گیرد و با جستگی
آب از سر آن دور کنند و آن چند بار در آفتاب خشک کنند

بعد از آن بیارند پوست هلیله و بلیله و آن طلق در خمیر کنند
و بمالند و از و چند نان بپزند و در میان آن ماجاب و بی
ته بالا کرده با پنهاد در آن میان قرار کنند تا پخته شود و هم
کنند تا سرد شود بیرون آورند و خشک کرده آس کنند
الی غایت مشا و بار چنین عمل کنند و هر بار خمیر کنند
و بپزند بعد از آن اگر چون برق منور در خشندگی دارد کشته
نشده باشد پس چند بار دیگر طریق بپختن بجا آورند و چون درخشندگی
ازو کم شود یکبار دیگر آن را آس کنند و کرده آورند حکما آن
آن را با انواع معجون می سازند هر نوع بجوزند فاما حکیم
گوید که بدین ترتیب تن و خون را سود دارد و قوة باه تمام
آورد و اگر جهل گرم بود همه را خوش شود کند و سستی باه و گرانی
بر اندام نیارد و دوام کشتگی غالب باشد بیارند عاقرقرحا و لسان
و خولنجان مصری و جوزبوا و بیخ کرکوفه و کوشت و تخم پل
و مصطکی و تباشیر جبه درو برابر و همه را خوب بکوبند و بپزند
و آن مقدار که درو بود شش حصه ازین طلق کشته درو هر دو برابر

و برابر همه نبات کوفته و بیخته در شیشه کنند و هر بامداد کفی از آن
بخورند بنهار و خاصیت دارو این صنعت هر کس چه داند
مگر آنکس که در عمل آورد و خاصیت این دارو بی‌اندازه است
که بلامثال است **فصل ۲** در کشتن سیماب بیارند یک شیشه
گردن بلند که پاهای آن تنگ باشد و فرو کنند و آنرا با گل
حکمت استوار کنند و نیم سیر زیبق خالص و نیم سیر کبریت
آس کرده در آن شیشه کنند و نیم سیر نوشادر بیکبارگی
و این هر سه دارو در شیشه بدارند و حلق شیشه را پاره
کاغذ بنهند و بخاکستر تنگ سر آن استوار کنند و شیشه را در دیگ
نهند و دیگ را پر از ریگ کنند و آتش کنند چنانچه آتش طعام
پختن دوازده پاس آتش کنند بعد از آن دست باز دارند
تا سرد شود و روز دیگر بیرون آورند و شیشه را بشکنند و زیبق
کشته را ببینند که برنگ شنگرف بود و حبه برابر به قبول پان کنند
و با بسیاری و جوز دو بیره بنهار خورند و در آن از ترشی نگاه
دارند و هر که چهار ماه زمستان خورد سردی گرد او هرگز نگردد و علتها که

بانواع زیبق خورند و در حسن رحمت لطف الهی یاد کرده شد
اما آنچه از تجربه معلوم شده است این است که بیارند کبابه
و تا قرقرها و مصطکی سیاه و سفید و نیلی و بسباس و تخم
ابکم و تخم کوجه و قرنفل و الاچی و زعفران و مصطکی دوز
بویه و از موزه و نانخواه و نانخواه و ملهاره سنده ی و از
هر دو فلفل و از هر دارو یک تولد و یک توله و یک سیر همه را آس
کنند و بقدر همه شهد خالص کنند و دوا یا سه از آن معجون کنند
و یکی از آن با برگهای دیباجه چون بخورند تمامی باد اندام بود و
شنجات را تمام نماند و آب پشت زیاده کند و قوت باه بیفزاید
و رنگ را سرخ کند و اشتهای صادق آورد و چنانکه یکمرتبه
یک نان بچهار نان خورد و از سردی و رقت وی نماند
و نیز بسیار منافع این چه گوییم که در کتاب نگنجد از بسیاری
فصل ۳ در کشتن سیماب چهار سیر سیماب خالص بگیرند و آن را
در دیگی کنند که از سنگ باشد و چهار سیر زاک ترکی زاک
ترکی یعنی شنگرف آس کرده بر سر آن کنند و بشورانند تا یکجا شود

پس یکی بر سر آن نهند تا زکوة چنانکه لب بر دو دیگ
بهم بگیرد جهت بشیشه از خاکستر و نمک و خاک مرتر مهر کنند
چنانکه موی را مدخل نباشد و هرگاه که خشکی پذیرد در کنند
و بهمان طریق عمل را نگاه دارد تا شانزده روز و شانزده تا آتش
آتش کنند چنانکه شعله آن اطراف دیگ را گرفته باشد
تا دو روز و دو شب بر وی بگذارند بعد از آن رها کنند تا سرد
شود و هیچ گرمی در روی نماند بعد از آن بگشایند و سیماب
کشته بستانند چنانکه سیماب دو بار پس از آنکه دارند خوب بهمان
منافع بیشینه از آن آید و هر که سیماب کشته خورد بسیار منافع
ببیند و آنچه بی آتش کشته باشند حکیمان آن را زنده توانند
کرد و آن را آتش به خورد و الا [illegible] کشته این است که گفته شد
فصل دوم در کشتن فولاد جهت خوردن بیمار و سوختن فولاد
و آن را دو روز در بول بقر بخیسانند چون دو روز و دو شب
بر آن بگذرد بعد از آن در شیره صبر بسایند چنانکه بسی شیره
بخورد بعد از آن در شرابه خام نهند و شرابه دیگر بر سرش

بنهند

نهند و بهار زیر ماچک نهند و سفالی بر روی شرابه نهند
و یک سپید برزین کنند و شرابه مذکور بر روی ماچک نهند
و سفالی بر روی شرابه نهند و یک سپید دیگر ماچک کرده
بر کرد آن بچینند و آتش زنند چون سرد شد بیرون آورند و بار دیگر پس
دیگر بیشتر باز با شیره صبر آتش نهند تا شیره بسیار بخورد و دیگر
در شرابه کنند و بطریق اول با آتش بر نهند چهارده نوبت
بهمین طریق در شیره صبر سحق کنند و در آتش بر نهند بعد از آن
بهمان طریق در شیره [illegible] کنند بعد از آن در شیره کنواهی
و دیگر در شیره زقوم و دیگر در شیره اک کنند و بسایند هلیله و بلیله
و آمله و در آب تر کنند و شیره آن بستانند فولاد مذکور در این
آب سحق کنند و دیگر با آتش بر نهند چون این دارو پخته شود
بعد از آن در میان شیر دوغ بپزند بعد از آن خشک کنند
و آس کنند و دیگر به بپزند قدری از آن آب بر سر آب ریزند
اگر بر روی آب ایستاده بماند فهو المراد و الا که فرو رود چند کرت
دیگر بشیره صبر سحق کرده با آتش بر نهند بنوعی که گفته شود اگر

خواص فولاد کشته از قول حکیمان خبر رسانیم مردم نزد ملکیان
عجب فایده حکیمان هر نوع زحمت را فولاد کشته دهند ولی
هر که فولاد کشته بخورد هر رنج که در تن او بود برود و بسر زر
و بواسیر دق و درم و یرقان و قولنج دور کند و کرم شکم
و بلغم دور کند و آب پشت فزاید و رنگ سرخ گرداند
و چکیدن بول را باز دارد و از پیری و سستی را
اثر نماند و خفقان را زایل کند و درد سینه و کمر باز دارد
و سردی را سود دارد و اگر مرد خورد و اگر زن خورد و ملاوت
نماید موی سیاه را سفید نگرداند فصل پنجم در کشتن مس حرجه
خوردن خورص بسیار دارد و بیارند مس مثقال چند درم زر یا
و بار کنند و طبق کنند و بمقراض ریزه ریزه کنند و در طبق نهند
و در بوته نهند و اگر طبقهای مس ده درم باشد دو درم زیبق
بلکه زیاده داد و دار کبریت صالح یا کبریت چهار درم تمر را
آتش کنند و زیبق زرد در آورند و بالند چون کبریت از سیماب
کشف و سیماب گردی شد بعد از آن قدری از این دارو
در بوته کنند

در بوته کنند و طبق که گفته شد قدری بر روی این دارو و بیارند و باز دارو
بر روی قرص یعنی بوته و باز طبق و باز دارو و بعد از آن شغال
ببالای بوته نهند آنکه چند با خاک بر زبان نشند و بوته بر بالا
آن بر نهند و چند با خاک بر او نهند و آتش کنند چون سرد شود بیرون
آورند و مس از او بدر آورند و باز آتش کنند این مس کشته شده که
خاصیت دارد همان منافع در مس کشته گفته باشند حکیمان
گویند به او هر درد سنگ را سحق کنند و نیز آب خبث داخل
کنند و با او بمالند و نیز زر از آن خلط کرده در شراب نهند و دوده
با خاک در زیر آن دوده در بالای آن نهند و آتش کنند چون سرد
شود زر کشته از آنجا بیرون آرند این است صفت زر و مس و فولاد
ایک و در طبق که در قلم آمد و از قول حکیمان که منافع رسانند
فصل دیگر اگر زر و زیبق و نقره و فولاد مخلوط کرده کشته
کنند از همه بر دارند و سرب کشته نیز داخل کنند مثل یکی
از ایشان و مثل سرب مقتول طلق مقتول و نحاس
همچنان مثل طلق بعد از آن این حبه را ده روز در آب صبر

سحق کنند چنانکه ده روز متصل دران مشغول باشند و بسی
شیره دران جذب شود چون خشک شود بعد از ده روز در بوته
نهند و دو وصله با خاک دشتی جمع زنند و بوته دران با چلها
نهند و از چهار سو آتش بیرون آورند و آس کنند و در خرقه
زر نهند اگر جمله نقره حبه از ان بر نهند بفضل خدا تعالی زر
وان عمل کس را مجال نباشد بغیر شاهان و کسی تواند که زر را
خاک سازد و نظر کیمیا آثار بنا زد و خواص این در قلمی نگنجد
چرا که طولی دارد و مثل این دارو در عالم نیست حکیمان چنین خبر
داده اند والسلام باب پنجم اندر ساختن کیمیا نگینه
که آن پازهر همه زهرها باشد و لایق خزانه پادشاهان
و آن دو فصل است فصل ۱ چهار رنگ یمنی خراطین تر
و بروغن گوسفند آس کنند و دو سیر شیره و دو سیر شکار و یکسیر روده
بره فربه ده جوبه یکسیر و یکسیر زهر گاو درو کنند و شش سیر شهد
درو کنند و مالند و از ان نان چند بپزند و در کوره
کنند و انگشت بسیار و آتش بر کنند چون چهار روز

باکی

پاس بدهند و انها هی نهاس از آن بر خیزد و انها پاک بتابانند
و این پازهر همه زهرها باشد باز بگدازند و نگین سازند و اگر
سرها و دوست پخته گزند شود اندر سانند تا وقتی که
جبه رود های آن باشد و نشنیده از همه شاهان که این نگین در
انگشتری دارند و منافع تمام دارند و خاصیت این نوشتن
نتوان ولیکن جوهری را بصارت است وی شناسد
فصل ۲ صفت نگینه دیگر از ان نیکوتر بود یعنی که رنگ او
لعل رنگ بود خراطین از او بیرون آورند و در سبوی کنند
یک سبوی شیر گوسفند بر سر آن کنند و در آتش بر نهند تا
جمله بسوزد و چون خشک شود بعد از آن بستانند گوگل جزوی
و بوزن گوگل نقشکار و دیگر حبه لعل تازه بوزن تنکار یعنی
سنگ ازرق و آس کنند و شهد با آن یار کنند و قدر
با شیر شتر و با پیه میش و روغن گاو و هلیله و آمله و بعد از
ده درم پانزده درم با شنجار بسایند و با خاک خراطین با یکدیگر
با سرگین گاو ضم کنند و از آن چند پاچه بسازند و خشک کنند

بعد از آن کوی درها بگشند و پر از چوب املوک کنند و آن
با چاک بران درهند و آتش از چهار سو در زنند چون سرد شود
بعد از آنکه چهار روز بگذرد جمله بگیرند و کرد کنند و با آتش
بشویند و در آنها چون بسته شود بستانند و در شیشه ختم نهند
باب پنجم الحکمت روغن اسکندری که گفته شود و بقیه روغن نفط
جهت آتش و قلاع و شهرستان دشمنان افکندن و از اسرار
عزیز است و چهار فصل است فصل اول صنعت روغن اسکندری
که گفته شود بیارند نفط فارسی جزوی و سندروس و طلق
کلس جزوی و روغن نی جزوی و سندروس و طلق
و همه را یکدیگر در دیگ روئین کنند سطبر سرتنگ باشد و عنبر
نفط سیماب سحق کنند و سر دیگ هم از روئین باشد چنانکه جهت
بنشیند و این جمله در دیگ نهند و سر دیگ محکم استوار کنند و در تنور
تافته نهند و شبانه روز آنکه بر آورند و کوره بسازند و در اندرون
کوره کنند و آتش کنند یک شب و دیگر روز آنکه بر آورند و بنهند یک هفته
بعد از آن سرش بگشایند و وقت حاجت بکار همی برند

چنانکه

چنانکه گفته شود و اگر در رزم این روغن در شهر دشمنان بریزند همه آن شهر بسوزد
و هر چند که خاک و آب بر آن ریزند تیزتر شود و بیشتر سوزد مگر آنکه چاره
کشتن سرکه زنند و چاره او آن بود که دم عنز یا الغسا را با سرکه بیامیزند
و اندر سرکه بالند و اندر آن آتش اندازند آن آتش بمیرد فصل
در آوردن روغن نی جهت پختن روغن اسکندری و عمل بدان کردن
و اسرار بزرگ است و پختی باید داشت. بیارند نی بسیار که هنوز تر
باشد و ا[illegible] نشده باشد و آن را وصله وصله کنند و در میان آن
گنجد اندازند بسیار چنانکه در آن روغن چرب شود چنانکه
روغن در وی ایستاده باشد پس آن را در شیشه کنند و شیشه گل گرفته باشند
بگل حکمت پس موی یال اسب در گلوی شیشه نهند و سر نگون
بگذارند در سوراخ خشت پخته چنانکه سرش از آن طرف خشت
بیرون آمده و ته بالا بود و پس خشت را در گل گیرند و شراوه
بر سر شیشه ظرفی بنهند و گرد بر گرد شیشه با چاک و تنی بچینند
و آتش زنند که روغن نی خواهید چکید جمع آورند و بار روغنها
که گفته شد بپزند نیکو آید فصل ۳ عمل کردن این روغن

چنانکه گفته اند غلوله سازند کرد از آهن که میان او خالی بود
مقدار سه درم ازین روغن یا بیشتر در میان او کنجد و سوراخی
درین غلوله باشد بعد از آنکه فتیله نیز در آن سوراخ رود ولی غلوله بغایت
استوار باشد چنانچه آن را در کمان رعد نهند و فتیله نیز در میان
سوراخ غلوله نهند و سوراخ رعد را فتیله نهند و در روی شهر دشمن
اندازند آتش در فتیله غلوله رسیده باشد و آن روغنها بر غلوله
آلوده در گیرد و شهر دشمنان سوخته شود و نیز گفته اند که در شب
دارو بر تیر بهوای تیر ازین روغن می توان کردن که آتش
در وزند و الله اعلم **فصل سوم** در آتش انگیختن در شهر دشمنان
بنوعی دیگر اگر خواهند که آتش در شهر دشمنان یا در قلاع یا در
موضعی اندازند چهار صد موی زنان وریزه کنند و در ره او خاک
نرم برافکنند و اگر پاره شمعی بر او برافکنند و پارهای بلور در آن
نهند و دست باز دارند تا آفتاب بر او تابد و آتش در گیرد
اگر واقف بر آفتاب نهند بهر طرف که روی حراقه باشد
آتش در آنجا افتد **نوع دیگر** اگر زبل طیر کوفته و بیخته و سندروس
خورده کرفته

خورد کرفته با او بیامیزند و گوی کرده خورد کرده داخل کنند و در آفتاب
نهند و در و بسوی شهر و حصن دشمن کنند در حصن دشمن آتش بر زند
در حال و السلام **باب پنجم** اندر ساختن گولهای مجرب
جهت مجرب امساک که آن را در دهان گیرند امساک شود تا
از دهان بیرون نیارند انزال نشود و هفت نوع است
و چهار رعد و آن یازده فصل است **فصل اول** ساختن گولکه چهار درم
چهار درم سیماب در گوی اندازند و با شیره گاو زبان سحق کنند و با
خشت پخته بعد از آن سحق کنند چنانکه سفیدی بجا ماند و سیاهی
برود بعد از آن یکدرم مس را خوب سرخ کنند و میان
سیماب مذکور آبی ده بجنبانند بعد از آن سیماب مذکور در جامه
اندوشند هر چیز که در جامه بماند هم در آن جامه بگذارند و چیزی
که از جامه بیرون آید باز مس سرخ بجنبانند و باز سیماب
در جامه اندازند و بفشیند چیزی که بیرون افتد چیزی که بیرون
آید باز مس سرخ خوب مذکور در آورند و بجنبانند تا هفت
نوبت بفشیند و هر بار طریق مذکور در آورند و بجنبانند تا آنکه

کوبند تا آنکه سیماب مذکور تمام در جرمها بماند و بگذرد بعده چیت غلیوله
سازند و در جامه یا ریسمان به بندند و بدارند بعد از آن همین
نمک هندی در تغاری اندازند و مقدار دو سه بار بریان کنند
تا آنکه سیاه تمام شود بعد از آن دیگ گلی که گردن او
دراز نباشد مقدار آنکه گل از آن باغ کمتر باشد و یک شیشه که دهن او
گشاده باشد چنانکه در دهن هندی مذکور در آید و جهت
نشستن کردن و تا آنکه شیشه مقدار پنج شش انگشت دراز باشد
بعد از آن بیارند یک سبوی و نیم بالای او علیحده کنند
و نیم فوری در دیگدان بگذارند و بر یک و با لوده پر کنند
و در دیگ مقدار معمول اندازند که از دهن دیگ دور باشد
و سرش وصل کنند چنانکه گردن فرو باشد و دهن هر دو را
بگل بگیرند بعد از آن هندی مذکور را بالای دیگ بدارند
چنانکه جانب دهن قدری بلند باشد و شیشه جانب دهن
دیگدان نباشد و فرود تا آنکه سر شیشه یک آوند بدارند و بالای
هندی پنج شش انگشت ریگ اندازند و نیم بالای سبو وصل

دراز باشد

دراز باشد بعد از آن بیارند یک سبوی و نیم بالای او علیحده
کنند و نیم فوری در دیگدان بگذارند و بر یک و با لوده پر کنند
و در دیگ مقدار معمول اندازند که از دهن دیگ دور باشد
و سرش وصل کنند چنانکه گردن فرو باشد و دهن هر دو را
بگل بگیرند بعد از آن هندی مذکور را بالای دیگ بدارند چنانکه
جانب دهن دیگدان نباشد و فرود تا آنکه سر شیشه یک آوند
بدارند و بالای هندی پنج شش انگشت ریگ اندازند و نیم بالای
سبو وصل کنند و آتش سخت کنند چنانکه روغن شود بچکد و آنچه
جمع شود نگاه دارند چنانکه فرو نشیند و آتش کنند چنانکه
تمام در خورد بعده دو سیر و نیم تخم ده توده دال گرد برو غن
بکشند و در آورند کنند و کونکه مذکور را در آن اندازند
و سه روز تمام آهسته آتش کنند تا در خورد و الک چیزی روغنی
بمالند بهمان طریق یا بطریق دیگر بجوشانند بعد از آن
دو سیر و نیم تخم خرما هندی در روغن بکشند هم بران
طریق عمل کنند بعد از آن تخم کردو زین را دو سیر و نیم

روغن بکشند هم برین طریق عمل کنند بعد دو سه درم گل کهنه با آب پس کنند
و کوتکه مذکور را یک سیر گوشت حلوان کوفته کرده بالای کوتکه گیرند و در آب
اندازند و مقدار چهار پاس آتش کنند بعد از آن بیرون آرند و مقدار
پنج سیر شیر در طغاره کنند و کوتکه مذکور در آن اندازند تا تمام شیر
در خورد بعد از آنکه مرتب شده باشد چون خواهد که عمل کنند اگر نیت
داشته باشد که مجلس صحبت کنند یک درم سیماب خام کوتکه را
بگیرانند و بعد از آن کوتکه مذکور را در جامه باریک بکشند و پیچیده
در ریسمان در گردن اندازند و در دهن گیرند تا آنکه در دهن باشد
فارغ نشوند قدری ترشی در دهن گیرند فارغ گردند که مجربست
فصل ۲ صفت کوتکه دیگر بطریق آسان تر از آن بیارند
سیماب سه درم و نیم و بعد از آن توتیای سبز سه درم و نیم
بسایند و توتیا را علیحده بدارند بعد از آن سیماب را بطریقی
که گفته شد سیاهی از او بر دارند و توتیا و سیماب در گل اندازند
هم برین طریق غلوله سازند و [illegible] نمک کرده روغن قدری
در دست بمالند و غلوله را نیز بمالند بعد از آن بیارند

خشت پخته

خشت پخته و گوی در و پخته شده و غلوله مذکور در و پیچانند و هر روز
آب برگ تنبوره بپاشند و در گرما بدارند بعد هر روز بیضه
مرغ و میان آن بیضه در جامه کرده ببندند و صفت سیر گاومیش
در دیگی اندازند و غلوله در بیضه کرده بر آن آویزند و چهار پاس
آتش کنند و سر دیگ مهر کرده از باد دارند تا فرو رفتن یا افتاب شام
تا آفتاب بر آمدن آتش سخت کنند اول و آخر اندک و بگذارند
تا سرد شود بیرون آورند که کوتکه شده باشد بیارند یک
کشودی شیر و غلوله در شیر اندازند و چون شیر مذکور
خورده باشد بیرون آورند و در جامه ببندند و در دهان گیرند
تا در دهان باشد امساک کند و چون بیرون آورند فارغ
گردند که مجرب و آزموده است والسلام فصل ۳ صفت
کوتکه دیگر که در دهن گیرند بیارند گیاه رودی تازه و او را
بکوبند مقدار آنکه از آن بوته توان ساختن هم در حالی تری
و بوته سازند و سیماب مقدار سه درم در اندرون آن بوته
اندازند و هم از آن رودی کوفته بر سرش مهر کنند [illegible]

خشک شود و آن را بگذارند چون نیک خشک شده باشد یک بیضه
مرغ را بیارند و از بالای سوراخ در آرند و بالا پر کنند و بعد از آن
بیضه را بگل حکمت بگیرند و محکم کنند و مقدار یک هفته بگذارند
تا نیک خشک شود بعد از آن بانگشت و آتش دم قریب چند
پاس آتش محکم کنند تا آنکه بوی دودی از اندرون سوخته شود
بگذارند تا آتش سرد گردد و از آن محل بیرون آورند سیماب بسته باشد
ان شاء الله در این کیمیا کلامی که آورده تا توانند شرقی کوزه فصل
کوکه دیگر و این کرّات آزموده شده بیارند سیماب و هفت شبان
روز در قیر آب صابون نهند بعد از آن در صلایه اندازند
و با خشت پخته و شیره گوزر یک روز تمام کامل کنند تا سیاهی او
بکلی برود پس باشد مانند نقره رنگ حسن و لطیف بعد از آن
بیارند شیر دودی نرم و شیره ده توده سیاه بکنند و در
صلایه اندازند و با سیماب اندک اندک محتجب کنند آنکه
سیماب نیک جذب شود پس بیارند آرد و ماش و آن را
نیک بکوبند و خمیر کنند و لیا رکوبند تا چون سریشم چسبیده

شود و خمیری سخت کنند آن را مثل کوی کرد کنند و میان او کوی
بگذارند بمقدار آنکه سیماب و شیره در آن گنجد بعد از آن سرش هم از آن
مهر کنند و محکم کنند و یک روی دیگر هم از آن مهر کنند و محکم کنند
و یک روی دیگر نیز هم از آن آرد جا کنند و بگذارند تا نیکو خشک شود
مانند سنگ بعد از آن باید که آرد ماش سطبر باشد چون نیک
خشک شده باشد در گل حکمت گیرند و گل نیز سطبر باشد بلکه دو بار
یا سه بار در گل گیرند و هر بار نیکو خشک کنند چون نیک خشک شود
کوره را بانگشت قوی آتش کنند و آن غلوله مذکور در میان
آن آتش نهند و بدمند تا غلوله مذکور نیکو سرخ شود چنانکه
آرد ماش در میان سوخته شود آنکه بیرون گیرند و در وقت او را
در میان آب زنند که گل ترقیده شود و زیبق عقد شده باشد
نیکو کوکه بود فصل صفت کوکه که از تجربه ان معاش کرده
بیارند سیماب خالص و او را با هزار رسند سوختنی سه روز نیک
سحق کنند تا سیاه شود بعد از آن با آب لیمو بشویند تا حاصل از او افتد
و سفید مانند نقره شود بعد از آن بیارند بیضه را و سر او را بقدر یک انگشت

سوراخ کنند و بدان مقدار بیضه حبه را بکشند و بر تابه کشند تا آنکه بیضه
خالی گردد آنگاه حایره از موم برگرد سوراخ بیضه راست کنند
و سیماب مذکور در میان کنند تا در سوراخ بیضه مذکور رود و پر کنند
شود و چون سیماب در بیضه رود موم دور کنند و هم قدری از پوست بیضه
سوراخ با لعاب بگیرند چون خشک شود بیارند سیر و دانه دار کنند
بکار و چوبه و سیر و دو نخال سیر دور کنند و در هاون کنند و بکوبند
چندانکه چون مسکه شود و در هر ده درم دو درم آرد ماش داخل
کنند و بکوبند چون نیک کوفته باشند بیارند بیضه مذکور را و مقدار
یک انگشت کارد از این سیر کوفته بر او گیرند و همه جا هموار و محکم کنند
پس در آفتاب بگذارند تا خشک شود بعد از آن یکبار دیگر
بگیرند و خشک کنند تا غایت هفت نوبت بگیرند و خشک کنند
تا غایت هفت نوبت بگیرند و خشک کنند و بعد از آن هفت
لیب آرد ماش بدهند و هر بار خشک کنند و بعد از آن
هفت لیب از آرد گندم بدهند و خشک کنند آنگه میلی
آهن باریک در میان آن بنهند و بعضی روغن تلخ در دیگ

بزرگ

بزرگ کنند چنانچه در جوش آید برزد و پس جایی با خمیر سر پوش
دیگ بپوشند تا در میان آن بنهند و آن غلوله بیضه از میان
آن جا و بیزند چنانچه دو انگشت از ته دیگ بلند باشد و آتش
سخت کنند تا هشت پاس تمام بعد از آن بگذارند تا سرد
شود بیرون آورند و آرد ها از بیضه باز کنند و سیماب بیرون آورند
هنوز عقد نشده باشد در جی مه بنهند سه روز در دهان گیرند
بعد از سه روز یک شب در میان آب سبوچه سرد اندازند که عقد کامل
گردد و بیشکو شود والسلام **فصل ششم** در حب الزیبق که آن را
گولکه خوانند که چون در دهن بدارند معده را قوت دهد
و تشنگی باز دارد و امساک کند و صداع ببرد حب الزیبق
مع الذهب بوزن گولکه اگر خواهد که در دهن گیرد امساک را
بغایت کند و تولد و خشک شدن دهن را سود دارد بیارند
سیماب یکجزو زر سرخ خالص یکجزو و براده کرده و یکجا
جمع کنند و حب بنهند دو روز بگذارند بعد از آن در میان
آرد میده گیرند و کبوتر را دهند تا فرو برد بعد از سه روز

در سرهای اورا بکشند و حب کورا از شکم او بکشند و بشویند
و بوقت حاجت در دهن گیرند چنان خورند که خواهند
فصل لامنت حب الزیبق مع الذهب والفضه که در دهن گیرند
قوه امساک دهد و صداع و تشنگی ببرد و خشکی النفس را
سود دارد و دهان و کام خشک شدن را سود دارد انشاء الله تعالی
بیاورند زر سرخ خالص براده کرده دو جزو و یکجزو فضه براده
کرده با یک جزو سیماب و هر سه را یکی کنند و بیامیزند
و صلابه بسیار کنند و حب بندند و در میان زرد سرشته
بگیرند و ماکیان سیاه یا زاغ سیاه را بخورند تا فرو برد
و نگاه دارند یک شب و روز و دیگر روز را بکشند و حب بیابند و بر آب
سرد بشویند و بوقت حاجت در دهان گیرند مجربست
والله اعلم فصل مع حمد التوتیا و مایی والحجر البصری که در دهان
داشتن … نافع بود و … از التفات … دارد و دفع
تشنگی کند امساک را فایده قوی کند و … و … حب
بیارند زیبق یکجزو و حجر … بصری یکجزو و … بگذارند

چون لگد زند

چون لگد اخته شود زیبق همه را زند و حب بندند و ماکیان
دهند و یکروز بگذارند بعد از آن ماکیان را بکشند و حب
مذکوره را بیابند و بوقت حاجت کار فرمایند و در دهن
گیرند نافع آید حب الزیبق مع … آن را هندی … گویند
ذکر که در دهن داشتن منافع بسیار سازند و قوه امساک
قوی دهد و معده را گرم دارد و زود هضم شود و … ترش و دفع
کند بیارند زیبق دو … و فضه براده کرده نیم جزو
و براده آهن یا گنیره نیم جزو و … روی آنکی و نیم جزو
و … ذهبی یکجزو و جمله یکجا کنند و بسایند و در وقت سودن
اندکی آب اندازند و بسایند تا حب شود پس چهار رند
خشت پخته و در میان وی گوی کنند و در آن گو قدری
قدری برگ … نهند و این حب در میان گو برگ …
روی نهند و از برگ بپوشانند و سرش بگل حکمت
… کرده محکم کنند و چون خشک شود از آتش خفیف
… دهند و بگذارند سرد کنند پس آن حب را از آن گو بیرون

کشند

و در آب سرد اندازند و بوقت حاجت در دهن گیرند که مقصود حاصل شود
انشاء الله تعالی **فصل** صفت حب دیگر که انزال دیر شود و انعاظ
بیفزاید بگیرند عاقرقرحا دو جزو و قرنفل دو جزو و مصطکی رومی دو جزو
همه را کوفته کنند و بسایند و بآب اصابع القصوص و با شیره ادرک
پرورده حب کنند همچو نخودی و بوقت حاجت اندر دهن گیرند که قوی
بیند و عجب نیاید عظیم که در دولت و انعاظ بیفزاید و انزال دیر شود
بگیرند نخود اصابع القصوص نخود دوی عاقرقرحا دو جزو و بخاتم جمع کنند مع
دو جزو قرنفل و بسایند و بیزند و با آب نرگس تر سرشته کنند و حب کنند
و بوقت حاجت در دهن گیرند که قوتی عجب و لذتی غریب
دهد بود **حب الزیبق مع الفضه** مع الفضه زیبق بگیرند و فضه بگیرند
جمع کنند و فروس را برهم زنند تا بجوز رد یک شب تمام باید بعد از آن
ادرار کنند و کوکبت نمند کرامت که تمام دهد و تشنگی و قواسر را ببرد
باب [illegible] سفیداب کاشغری و سفیداب [illegible] اسفیداب گرم
و آن یک فصل است بگیرند سرب و در دیگ سفالین بگذارند
و سرش محکم کنند بداند که برین مثال بود پس در زیر دیگ آتش
کنند

کنند بگذارند تا سرب مکلس شود و خوش بیرون آورند و سر دیگ نیکو بروی ارزیز
بکوفته بگذارند تا همه اسفیداج گردد در غایت سفیدی بعد از آن
هرجا که خواهند بکار آرند **نوع دیگر** سفیداب ترکیب بشنوند
ارزیز بدین تفصیل است ارزیز بگیرند و در دیگ گرم کنند و سه درم سرب
با او یار کنند بعد از آن دو دست کتوار باید کنند و اندک اندک
تا خبر کرده بعد از آن چست و شست درم اجوان بارکنند
و بسوزند پس الکی عدد چند از زند تا سوخته گردد بعده بگذارند
تا نیک پخته شود و این سفیداب در همه بکار رود **نوع دیگر**
در سفیداب فارسی که بسیار جا بکار آید بستانند قلعی بار کرده
بگیرند و دو درم یکی کنند و پاره نمک بر سر او کنند و با آتش نرم می‌بریزند
و سحق می‌کنند تا هیچ نماند بعده در کوزه کنند و کوزه را بگل حکمت
بگیرند و در حال انگشت گران نهند چون باز آرند سفیداب شده باشد
و اگر هنوز سفیداب نشده باشد و خام باشد یک نوبت دیگر در حال
مذکور نهند و هم چنین تکرار کنند تا در غایت سفیدی شود و این
نوع سفیداب در بدل سه درم دیگر بکار آید **باب** در صفت

نخل هندی، اندوه نسیم که نقش گل یاسمن وموکره باشد
و بوی دهد و آن یک فصل است بیارند نقره خالص نرم خالص
و آن زر و نقره را بغایت تنک کنند بعده قالبی منقش نگاه کرده بیارند
از مس یا از کاسه و نقش کنند بدین طریق پس آن نقره و زر تنک
بر روی این قالب بنهند و قدری بلند بر بالای نقره تنک
کرده بنهند و بکوبند که نقش در نقره و طلا تنک کرده خواهد گرفت
چون بسیار جمع شود بعد از آن بمقراض بیرون محلی که نقش گرفته
و همان اصول جمع جدا کنند و چون تمام بچیده شود و بر هر یک
پنج درم از طلا و نقره تنی کوچک زنند بمشابت پای گل چو
کردی قدر بدین نوع آنکه این تنی و آن گل زر از آن را
بکوبند تا وصل شود مثل گل یاسمن بستن از میان گل سوراخ کنند
و بعد از آن شسته و جلد زرده باشد و در آن سوراخها عنبر و مشک
صلابه کرده پر کنند که تمام بوی لطیف دهد و این بعضی از سرخ باشد
و بعضی نقره چون همه مرتب شوند بیارند تار ممثل مثل ابریشم
باریک و بر بالای سوزنی پهلو به پهلو بچینند پس سوزن از میان

نارچنه

نارچنه و باشند که آن تار از آن خواهد بود پس تنه بیرون آن بود
که ابریشمی در میان برکشند و از هر دو سر محکم کنند بلکه احتیاج بدین
نیست یک سر تار در میان نی که گفته شد فرو برند که بسبب عنبر
و مشک که تنی را پر کرده اند استوار خواهد شد پس اگر پای
آن گلها در آن گلها متحرک و لرزان خواهد بود پس هم از نقره
لیمیا بمشابت برگ موره بمقراض بچینند چنانکه پهنا باریک
و درازی داشته باشد و بر نگار مصفا در روغن الجماد رنگ کنند
بعده بر گلها تعبیه کنند و شاخها از نقره بسازند بر بالای شاخها
نقره گلها و برگها تعبیه کنند که استوار باشد و یک شاخ از میان شاخ
پیچیده بالا رود و میان نقش خالی بود چنانکه اگر در میان طشت
آب نهد آب برگشته و از شاخ مارپیچیده بالا رود و از سر درخت
فرو ریزد چنانچه بر سر ایلدب بیرون شود باید که بعضی گلها غنچه صفت
درست کنند و شاخ مارپیچ این بدین طریق باید
لاله از میان شاخ پیچیده خود بخود بالا رود و باز دا ن این شاخ
بیرون آید و باز در حوض رود و باز بالا رود و متصل بدین قاعده

نهال نهاده شد تا و مغز کردار آن و خوش آیین بود روز داید و این طرح
غریبست و هر کس بیشتر و هر بهتر بنماید **باب سیوم** در صنعت صحافیت الکتاب
و روغن از کاغذ بر داشتن و قلم نقاشی ساختن و جوهر ساختن و دود را
گرفتن و کاغذ را سطر کردن که مثل بغدادی باشد و در تحقیق رنگها
جهت نوشتن و آن ده فصل است **فصل اول** در صفت دارو دادن کاغذ
که مانند کاغذ بغدادی شود و نشف نکند بیارند برنج سفید اعلا
و با نمک میمالند و به آب می شویند تا سفید و روشن شود و طعم
نمک را ببرد و آنگه قدری آب در وکنند و یکشبان روز بنهند
تا نرم گردد چنانکه اگر با انگشت بمالند حل شود پس [illegible]
کشته و با آب می سایند و آنکه نرم می شود در ظرف پاکیزه کنند تا جمله
جمع شود آنگه بپالایند و در پاتیله کنند و بآتش نرم میجوشانند و کفگیر با
میجنبانند تا غلیظ نشود و آنگه بنهند تا سرد شود بعد از آن
کاغذ را بر بالای تخته پاکیزه بگسترانند و ازین دارو برگوی سفید
پاکیزه بر کاغذ مالند و گریاس دار و آفتاب بگسترانند و کاغذ را
در آن بالا فکنند تا خشک شود آنگه اندک نم بزنند و مهره بزنند

که بسی

که بسی لطیف شود و دیگر از هر رنگ که خواهند در میان این دارو کنند
کاغذ رنگین شود آید و کسی از بغدادی فرق نتواند کرد **فصل دوم** در
نقش قلم و روغن از کاغذ برداشتن اگر خواهند که قلم غیر منقش
کنند بیارند زهره گاو و با گل کوزه گران بیامیزند و قلم را نقش کنند
چنانکه خواهند بدان گل و زهره چون خشک شود گوگرد را
بر آتش نهند تا روشن شود بعده قلم را بدان گوگرد بدارند تا رنگ
گیرد بروغن قلم را چرب کنند تا رنگ در سطح گیرد با نقش را
فصل سیم از کاغذی که چرب شده باشد اگر کاغذ پاک چرب
شود بیارند آهک آب نرسیده و نرم بسایند بعده آن کاغذ که روغن
بر وی ریخته باید که آهک را بر وی پاشند و کاغذی دیگر بپیرامن کاغذ
چرب شده بنهند و سنگی بر بالای او نهند و بگذارند تا چربی روغنها
بر دارد و چنان شود که اول بود **فصل چهارم** در صفت مرکب
یاقوتی معتصمی که بیک قلمی سطر توان نوشت و در غایت روشنی
و براقی باشد بیارند دوده نفط یا دوده کتان ده مثقال صمغ
عربی خالص چهار مثقال مازو [illegible] و خرج مثقال زنگار رومی فرنگی جزل

بی خورده مس یک مثقال نمک هندی دو مثقال صبر سقطری این جمله را
بیارند و بپزند دوده را روغن بگیرند که اگر روغن در دوده باشد
مداد را خراب کند و نیکو ننماید در نوشتن از هم برود و بیاض
در میان حروف پیدا شود و خوش آینده نباشد طریقش این است
که کیسه از کاغذ بدوزند و این دوده را در میان کیسه مذکور کنند کیسه
در میان خمیر گندم گیرند و خمیر باید که بسیار نرم نباشد و سخت تیز
باشد بلکه کیسه را در خمیر گیرند غلیظ تا آتش کاغذ نگیرد که دوده ضایع
شود و کیسه مذکور را در دکان خبازی در تنور بنهند یا در پشت آتشگاه
در پشت خاکستر دفن کنند تا آن خمیر خوب پخته شود بلکه نیم سوخته شود
بعد از آن بر دارند و بگذارند تا سرد شود دیگر مرقشیثای ذهبی
با آتش تیز اندازند تا سوخته گردد و بر دارند و سرد کنند دوده را
در هاون کنند و نیم روز سحق کنند و صمغ را در آب حل کنند و صاف
سازند هر ده درم صمغ صد درم آب باید کرد و بعد از آن آب
چند کنند دوده در آن سرشته شود و آب صمغ سرشته بکوبند هر روز
مرقشیثای سوخته را در آن افکنند و هر روز دیگر بکوبند و اجزا را دیگر در هاون

کنند

کنند و هر روز دیگر بکوبند و اندک اندک آب صبر محلول در آن می ریزند
تا تمام آب صمغ که بر ده باشند نیم روز دیگر اجزا بکوبند پس بستانند
برگ مورد با برگ حنا صد درم در آب کنند تا خوب نرم شود
بعد از آن در پاتیل کنند و بجوشانند یک ساعت تا به نیمی آید
پس فرو گیرند تا خوب سرد شود بعده بپالایند و صاف آن را
در ظرف دیگر کنند و اندک اندک در هاون بر سر آن اجزای مسحوق
می ریزند تا آب مورد تمام رقیق و روان شده باشد بردارند و در
ظرف آبگینه کنند و یا در چینی نگاه دارند اگر رقیق و روان نباشد قدری
گلاب خالص اندک اندک بر سر آن کنند روان اجزای مسحوق کنند
تا آب مورد تمام رقیق و روان شده باشد بر دارند و در ظرف
آبگینه کنند و یا در چینی نگاه دارند اگر رقیق و روان نباشد
بر سر آن کنند و سحق کنند و به قلم تجربه کنند تا آنگاه که روان شود نیک
و چون معلوم شد که نیک روان است در ظرف آبگینه یا چینی کنند
و سرش محکم ببندند چنانچه باد در وی راه نیابد که نفوذ باید
مشق شود و غلیظ گردد و باز از نو صلابه باید کرد و این نوع مداد

در غایت و تطویس باشد و اگر کتابت از آن کنند مابدا و لا مابدا
سیاه شود از جای خود نرود و پراکنده نگردد **نوع دیگر** چهار عدد مازوی
کبود و صد مثقال و آب بجوشانند نرم تا بقوام آید بعده ده درهم
زاج قبرسی در کوبیده نرم چون آب مازو نیم سرد گردد در آنجا
حل کنند بعده پنج درهم صمغ عربی در و خیسانند و بعده درهم
دوده در او حل کنند و بسایند و با صمغ حل کنند و بر بالای مازو
ریزند و دو روز در آفتاب نهند و دو مثقال نبات مصری اضافه
کنند بعد از آن بکار برند که در غایت خوب است **نوع دیگر**
از آن آسان تر و خوب تر بگویند مازوی سبز چندانکه خواهند
نیم کوفته کنند و مقدار یکمن بر دو من آب کنند و در آفتاب نهند تا آب
بمقدار یکمن دو سیر باز آید و می آزمایند تا چنان شود اگر
از کاغذ بگذرد و اگر نگذرد تا سطر شود و آنگاه آب از سر وی بگیرند
و قطره قطره آب فلک تر که می افزایند یعنی می چکانند تا سیاه شود
و یک یکی می چشانند و بر کاغذ می نویسند و اگر سرخ شود آن زاک
زیاده گشته تباه گردد و غیره **فصل** در دوده گرفتن بگیرند

روغن



روغن کتان و در چراغدان کنند و فتیله سطبر کنند و بگیرند خمره بزرگ
که در روی کشیده باشد و چراغدان در آن خمره نهند چنانچه بر سر
چراغدان بار کوزه نهاده باشد و ته خمره سوراخ باشد و خمره
دیگر بر سر آن سوراخ کرده اند و یک شبانه روز بگذارند تا دوده
از آن سوراخ در خمره بالا بگیرد و پس از آن به پر مرغ فرو کنند
دوده که حاصل شده باشد در ظرفی برنجی کنند و قطره قطره آب
صمغ عربی در وی ریزند و بدست بمالند تا خمیر شود و لیپ ریزند
و صمغ عربی می افزایند آنکه سوی نو بگیرد و دوده تر و در وی
مالند و بنهند تا خشک شود چنانکه بر روی لطر قند پس فرو کنند
و هرگاه که حاجت افتد در کوشهای پاک صمغ بسر خشند و بکار
برند هر جا که گفته شد بکار برند **فصل نوع دیگر** مرکب لطیف
سی مازوی سفید را خورد کنند و سه رطل آب در وی کنند یعنی
نش سیر و در پاتیل نرم نرم بجوشانند تا آب به نیمه آید پس
بپالایند و رها کنند تا سرد شود و زاج سرخ در وی کنند چندانکه
خواهند و بر هر دو سیر نیم آب یکدرم صمغ عربی کوفته بیندازند

تا روشن شود بعد از آن بکار برند **فصل ۱۲** در صفت مرکب مطبوعی
مازو چهار یکی و صمغ عربی چهار درهم و دوده ده مثقال و زعفران
درمی نیکو آید و پسندیده بود **فصل ۱۳** در صفت مرکب دیگر
بستانند مازو چندانکه خواهند و هم سنگ او هشت بار
آب در وی کنند و همی جوشانند تا چهار یک باز آید آنگاه
فرو گیرند و بپالایند و زاج سرخ یا زرد بر وی افکنند ساعتی
پس او را روزی چند در آفتاب بنهند تا نیکو شود و پاکیزه گردد
و اگر خواهند که روشن شود صمغ عربی در وی آمیزند و بکار برند
بغایت نیکو بود **فصل ۱۴** پنج سیر مازو بستانند و خرد کوبند
و پنج درم زاک کوفته با وی بیامیزند و مقدار یک رطل آب
بر وی افکنند و بیک کفچه نیک بجنبانند تا ممزوج شود
آنگاه بپالایند و در ظرف آبگینه کنند و بکار برند **فصل ۱۵** در ساختن
حبر نشاستر بستانند و در دیگی کنند از مس و بر آتش نرم بریان
کنند تا سیاه شود و بگذارند تا بسوزد آنگاه چون در آب بیند
چنانکه هبا شود و قدری آب مازو بر وی ریزند و بجوشانند

و بپالایند

و بپالایند و قدری زاک در وی افکنند و در شیشه کنند و بکار برند
نوع دیگر بستانند مازوی بشرهای سوراخ یک جزو او را در ده
جزو آب آغاز نهند و یک شبانروز بگذارند و بجوشانند
تا شش جزو باز آید و یک جزو باز آید صمغ عربی پاکیزه در آب
آغاز نهند چنانکه او را که ده بود آنگاه صافی کنند و هر دو را آب
بپالایند و چون سرد شود بهم بیامیزند چنانکه به نقش نیک
گردد و باز بپالایند و بوقت حاجت با دوده نیک بیامیزند
و صلایه کنند که بغایت نیک آید **نوع دیگر** در امتحان زنگار
در ریختن و شنگرف جهت شناختن اول در امتحان زنگار او را
بوقایه باریک فرو ریزند و در سکوره کنند و قطره سرکه سفید
با آب لیمو در وی ریزند و با انگشت بمالند تا رنگ سبز شود
و اگر قدری صمغ عربی کوفته بجهت در وی آمیخته کنند و بکار برند
دیگر امتحان زرنیخ شاخ شاخ بر سنگ صلایه کنند
چون نرم شود در سکوره کنند و با آب صمغ بمالند تا آمیخته
شود پس بآفتاب نهند تا خشک شود و بار دیگر صمغ بسایند

و بکار برند **امتحان** شنگرف او را صلایه کنند و یک شبانه بنهند
در کاسه چینی کنند و آب بر سرش کنند و بشورانند بعد از آن
زر و آب از او بریزند و قدری آب لیمو در وی کنند و بگذارند
تا در آب لیمو خشک شود بعد از آن بوقایه باریک از و الا بپیزند
در سکوره چینی کنند و باب صمغ عربی بسرشند و بکار برند که در
غایت خوب بود انشاء الله تعالی **باب سیوم** در صفت الکتاب
که چون بنویسند پیدا نباشد و چون بر آتش برند پیدا شود و
انواع است در یک فصل **اگر** اگر از آب پیاز و زرده خوبه و ملح و مازو
و روناس و انجدان یعنی ساجی از هر یک جزوی جمع کنند و با آن بنویسند
خطی سبز بود سبز برآید **اگر** با آب مازو و زاج سرخ بنویسند یا بکاغذ
آنچه بشیر رسیده بود تر شود و اگر بنشادر بنویسند پیدا شود و چون بر آتش
برند پیدا شود و اگر با آب حشیش کرند سیاه بنویسند بروز پیدا شود
و بشب توان خواندن چنانکه در روز **اگر** اگر بسند بوقشی بر زند
در آب کنند بعد از آن بنویسند با آب او سرخ هرچه لطیف تر برآید
اگر با آب لیمو تنها بنویسند بر کاغذ یا ممزوج با آب پیاز بنویسند

در آتش

و بر آتش بدارند رنگ زرد تیره برآید **باب دوم**
صفت دستهای کارد ساختن لاجوردی و سبز و سرخ
و زرد و صدف کاری که از سنگ پاره قدری نازک
توان کرد و آن دو فصل است **فصل اول** بیارند صدف
سنگ یعنی سفید مهره و او را در هاون خورد بکوبند و بیزند و صلایه
کنند و بشویند و خشک کنند و به هر ده درم دو درم شنگرف
صلایه کرده زر و آب گرفته اضافت کنند و با یکدیگر بیامیزند
و صلایه کنند و قدری صدف عرب سک بر آتش نرم داشته
چنانکه ورق ورق از یکدیگر فرو ریزند مانند برگ سیر از آن صدف
قدری در آن سک و شنگرف افکنند و با شیر گاو میشی که اول
بچه آورده باشد بسرشند و بدو بقدر دسته کارد اصول سازند
چندانکه خواهند پس بیارند قلم کاو و سرهای آن دور کنند
و اندرونش پاک سازند و آن دسته در یک برگ از نیم برگ
باشند و اگر برگ درخت بان بهتر در آن میان قلم
کاو نهند و سرهای او با آرد ماش بگیرند و یکی را آب کنند

چنانکه تمیز دیگ آب باشد ومقدار چهار انگشت پنبه دانه برسر آب کنند
واین قلمهای کاو را بالای پنبه دانه پهلوی یکدیگر بنهند
وسرپوش بر سر دیگ نهند واز صباح تا وقت سه پاس
آتش کهری کنند نه سخت بزور نه سخت نرم بعد از سه پاس
دست بازدارند تا سرد شود بیرون آورند وسه روز در سایه
خشک کنند وبعد از آن بیرون آورند ودیگر نخ در اصول
آورند بعد از آن خلیط را پنبه دانه کنند وچند عدد ازین در شه
کارد درمیان پنبه دانه افکنند ودست می مالند تا جلی گردد
ونورانی وروشن شود رنگی دمشقی پیدا کند اگر عقل حیران
شود که چه جوهر است وصدف ریزه در مانند زر جا کند
پس کارد درو بنشانند یا قلم آتش یا آنچه خواهند **فصل دوم**
در صفت رنگهای شیر مکرر که در دسته کارد عمل کنند
وآن چنان باشد که اگر سبز در غایت سبزی خواهند که برنگ
طوطی باشد ده درم ازین شکره وسه درم زنگار مصفا که گفته شد
یا چهار درم بستر شند ودو درم صدف واگر زرد خواهند

ده درم ازین ده درم زرنیخ زرد نیکو صلایه کنند واگر لاجورد خواهند
چهار درم ونیل یا لاجورد سراب اول دو درم وریزه صدف
غروسک با همان شیر خمیر کنند وپختن وجدا دادن همان
ترتیب است که گفته شد واگر هر جنس که ازین در رو خواهند توان ساخت
وپختن یک نوع لجو واین از هنرهای غریب است که کسی این را نه
کار فرموده است وعمل استادان یادگار است والله اعلم **باب دوم**
در عجایبها که خداوندان ذوق نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرند
ودر دست غایب نماید وآتش در دست گیرند ودر دهان کنند ودرهم
کنند نسوزد وشعبدها وچراغها وصنعتهای غیر مکرر وآن انواع
وپنج فصل است **فصل اول** در صنعت آنکه چیزی در دست گیرند وغایب شود
چادر نه طاوس واو را از زرنیخ زرد وسرخ هر دو در میان آرد
خمیر کرده بکوبانند وزیل او را جمع کنند هرگاه که آن را در دست بمالند
هرکالای که در دست گیرند چنان نماید که غایب شود **فصل ۲** ما ینسج النار
من الحرق نوعی که آتش نسوزاند ودست واندام را بمالند چهار درم
کافور حل کرده وآب لوش در وبه اندام خود بمالند چنانکه کمی بینید

وبلبازند تا خشک شود هرچند آتش بزرگ در ان روند و بسوختن نخواهند و نسوزد
نوع دگر از ان عجایبها عجب تر و لطیفتر بیارند طلق حل کرده
و نوشادر بران بشویند یک دو بار خشک کنند و بیارند نفط سامری
و بر انگشتان خود بمالند و چراغ در زنند تا در گیرد و دست زیان
نکند و باز در حال بمالند و باز در گیرد و عجایبیست نوع دگر
از ان عجایب تر و نیکوتر بیارند طلق محلول و لب که بیامیزند
و در دهان گیرند و غرغره کنند آنگاه انگشت آتش زده در دهان
گیرند نسوزد و چون بیرون آورند دود از آب اندر زنند بجوشد و اگر
کسی انگشت در دهان او کند انگشت او بسوزد و عجایبیست
و اگر موم در دهان گیرند در حال بگدازد فصل ۳ صفت
چراغها که هر یک نوعی نماید سبز و غیره اول که خانه را بیارند
چه کرک و پیه ماهی و هر دو بگدازند و بیامیزند و فتیله کنند و در چراغدان
برافروزند همه خانه چنان نماید که پر از آب باشد نوع دگر
اگر صمغ بلخ بگیرند و در روغن زیت افکنند پس برگیرند
و چراغدان نهند و بیفروزند بر روغن چراغ خانه پر از کژدم

نماید

نماید و این عجایبست نوع دگر از مس چراغدانی سازند
و در پوست مار فتیلها سازند و بروغن نفط چرب کنند و چراغ
از ان چراغ برافروزند چنان نماید که خانه پر از مار است
نوع دگر چراغدان از مس لب زنند و در روغن زنبق و زنگار در وی
جوشیده در ان کنند و فتیله سبز در ان نهند و شب بفروزند
هر که در ان خانه باشد سبز نماید نوع دگر چراغدان سبز سازند
و بخون مرغ سیاه یا گربه سیاه و یا خون خرگوش بفروزند
بعد از ان روغن زیت جوشیده بر سر آن کنند خانه همه منقش نماید
نوع دگر بیارند کرمی که در مرغزار پیدا شود و شب همچون
چراغ می نماید پس سران کرم در میان پوست آهو کنند
و در مجلس در آرند و چراغ نیز برافروزند هر چه در خانه باشد
همه سبز نماید نوع دگر اگر نوع دگر خواهند که چراغی برافروزند
که خانه پر آب نماید بگیرند خرچنگ و در روغن زیتون بجوشانند
و بمالند و در فتیله کنند و در چراغدان نهند برافروزند خانه همچنان
نماید پر آب نوع دگر از ان عجیب تر اگر خواهند که با دست

چراغی روشن شود بیارند پیاز سوخته بگیرند و گوگرد دیگر و
و هر دو را باهم بکوبند و بیامیزند و خمیر کنند و بمالند تا چون فتیله شود
و بعد از آن چراغ خدایی بر آرند و غن کنند و سر فتیله سوزانند و آن را
بلند بنهند و این فتیله که از پیاز و گوگرد کرده اند بر بند بند کنند
و بندی از این و بندی از گوگرد بر یکدیگر بندند و سری که گوگرد بود
بر فتیله چراغ تعبیه کنند و چون آتش نظر بند بند از آن
فتیله آتش گیرد و بالا رود تا بچراغ رسد و آتش را کی نبینند بازیابی
که چراغ روشن شود عجایب **فصل ۴** در شعبدها و لعبتها
و عجایبهای غیر مکرر لطیف بیارند تخم مرغ و او را در آب نقوع چند
بعد از آن در موم گرم گیرند و نگار و نقش بر آن نقش کنند و در سرکه
افکنند و بعد از آن بر آرند و پاک کنند از موم آنچه نقش باشد
سفید باشد و باقی سرخ و لطیف **لعب** اگر آهن را بروغن
بلسان چرب کنند و بر آتش دارند مانند شمع بسوزد **شعبده**
بیارند گوگرد فارسی و خورد بسایند و آن را با لفظ سفید
بسرشند و چون خمیر کنند از وی غلوله سازند بر مثال بازو

دیلانزه تا خشک شود و با خود دارند هرگاه که لعب نمایند آن غلوله را
بگاه گل گیرند چنانکه گاو پشتر باشد و بنهند تا خشک شود پس بیارند
طشتی را و غلولها را در آن ریزند و سوزن جوال دوز سرخ کنند
و در غلوله فرو برند مانند شمع روشن شود و آب روان گردد
شعبده دیگر بکشند بر دو طرف خانه صورة دو مرغ بر منقار
یکی قدری گوگرد فارسی هرگاه که خواهند تا نا کشته چراغی
بر گیرند و بآن مرغ دارند که در منقار او گوگرد داشت روشن گردد
و اگر صد بار این شعبده نمایند روشن شود و باز نرود گشته
نتوان کرد **لعب دیگر** بیارند تخم مرغ را و پر از شبنم کنند
و چنانکه از سر سوراخ کنند و خالی کنند و از شبنم پر کنند و در
آفتاب نهند راه هوا گیرد و در هوا رود و این عجایبی است

فصل پنجم از صنعتهای عجایب و هنرهای غریب

اگر خواهند که بدام ماهی را گیرند بیارند نان و دارو از زهره گاو
جالامند و در آب ریزند هر ماهی که از آن لقمه نان بخورد
و بیهوش گردد و بر سر آب آید **نوع دیگر** اگر خواهند که بدام مرغ گیرند

چهار بند گندم را در بلخ بشکنند بعد از آن هر مرغ که بخورد بیهوش شود
و اگر گندم با کوکرد و بنگ بجوشانند همان فعل کند و اگر خواهند
که آن مرغ بهوش باز آید سر آن مرغ را در روغن گیرند
بهوش باز آید **نوع دیگر** که بدست مرغ گرفته شود بگیرد و مرغی
و مویی از حلق او برکنند و در فاقه خالی کاردی در زبان فرو کنند
چنانکه سر کارد بالا بود و مرغ را کنند مرغ حلق خود را بدان کارد
خود ببرد **باب سی و چهارم** در صنعت ابریشم چیزی و جوهر الصنایع
و آن یک فصل است بتانند ببر تازه چند آنکه خواهند و بکارد
نمک درازی ببر ببر با به بها و هر چند که تر باشد بهتر بود و آنکه
یک لوازان ببر و یک لوا نمک بر سرش کنند تخته تا هر چیز رش
تخفیف شود یکی ببر بود و یکی نمک و در جای هموار شد همچنین هموار
بر سرش بنهند و ده روز بگذارند در آفتاب پس از آن بشویند و پاک
کنند و نمک خورد بخته با ساعات ترتیب تخفیف کنند همچنانکه
اگر نمک و ببر و زیر نمک بنهند و هفت روز دیگر بگذارند تا پلید
وی ببرد و آنچه سرخی و ردی بود بکشد و اگر در آفتاب باز چیزی و زردی

آورده و در و پاک کنند و باز آب و نمک و ردی کنند و بجوشانند تا چیزی
که مانده باشد ببرد همه بر روی آب آورد و بر سر آب آید آنکه چهار بند
چیز آن چیزها را از سر آن برگیرند و تا بجدی بجوشانند که هیچ سرخی
اندر و نماند پس آن آب بریزند و دیگر بار در آفتاب نهند تا خشک
شود و اگر سرخی مانده باشد دیگر بار برود تا آنگاه آزمایش کنند
که هیچ سرخی اندر وی نمانده باشد بغایت کمال بود پس خورد
ب... مانند سرمه در شیشه کنند و از گرد و غبار نگاه دارند
و چون خواهند که کار فرمایند بستانند سفیده تخم مرغ و در شیشه
در کنند و بجنبانند تا کف بر آورد و بگذارند تا آن سفیده اندر شیشه
همچو آب رونده گردد و بار او زرد فام باشد هر رنگ مروارید
پس این آب برگیرند و قطره قطره در این ببر بچکانند و همی سایند
در صلایه تا آنگاه که این آب بر ضعف نمک بالای و با سنگ ابزاری
بجنبد و بگذارند که نمک از نمک بر خیزد که چیزی بود بغایت محکمی
و سختی و چون خواهند که چیزی در رونده گردد آب آهک بگیرند و قطره قطره
بچکانند تا رونده شود و این قسم آب باشد آب و آتش بر روی کار

کنند و چندان آب بدان برو افکنند که دران ساعت بکار برند چون
یک نیمه و پاره پاره جا ماند خشک شود و دیگر باره حل نتوان کرد مانند سنگ
باشد و هم چیزی براه کار نکنند و این را سریشم پنیر خوانند
و بسی کار از این راست آید باب بیست و سیم در چسبانیدن پر تیر که در باران
و آب بر نیاید و اگر ده روز در آب باشد فصل چهار رند
سریشم ماهی یک جزو و روغن کمان نیم جزو و سریشم پنیر
یک جزو و نیم اول سریشم ماهی یک جزو و روغن کمان نیم جزو
و سریشم پنیر یک جزو و نیم در آب بر آتش بگذارند و صاف کنند
و بعد از آن روغن کمان با او بیامیزند چون یکذات شوند سریشم
پنیر بطریقی که گفته شد با سفیده بیضه و آب آهک نرم کنند چون
جاری شود با این ادویه که گفته شد بیامیزند و صلایه کنند و هر چند
زودتر پر تیر و خاتم بندی و آنچه خواهند بان بچسبانند
و در میان پر تیر او سه طرف از این دارو بمالند و در آفتاب
نهند تا خشک شود و اگر باران فرو ریزد از آنجا که بدین دارو
چسبانیده شده باشد بر نیاید و این طرفه دارویی باشد

که در غایت

که در غایت محکمی و خوبی است و اگر ظرف چینی شکسته بدان
دارو وصل کنند احتمال محکم شدن دارد باب بیست و ششم اندر ساختن
گوی که هزار بار بجنبانند چون بلبل آواز دهد و بوی مشک
از او بیاید و آن دو فصل است فصل ۱ بتراشند از چوب
گوی مشبک تا ریخی اندرون او تهی کنند و بهر طرف سوراخی
بگذارند برابر راست برابر و بهر سوراخی که یک سوی
میان نهند و سر سوی بسریشم بچسبانند و دارو به گرد او و قدری
مشک و عنبر تعبیه کنند و بعد از آن گوی را نفس لطیف
کنند و روغن دهند و اگر او را بوی کنند بوی مشک آید
و اگر بر دست گیرند چون تاریخ باشد و اگر هزار بار
بجنبانند بلبل صفت سخن گوید و این از عجایب است
فصل ۲ صفت ساختن طاسی کمان از کاغذ که بسیار بجا
بکار آید بیارند کاغذ خطایی دارو داده که در باب جلد الکتب
ذکر او گفته شد بعد از آن بیارند روغن کمان و بیارند
شنگرف مصفا و بیارند زر نگار و زرنیخ میان مصفا و بیارند

و بیارند هل شراب اول و از هر یک که خواهند ازین رنگها هر کدام
که خواهند صلایه کنند بعد از ان با روغن کمان که [illegible]
دگر صلایه کنند چنانکه در هشت درم روغن دو درم رنگ بود
چون یک صفحه یه شده ازان کاغذ ابر داده خطای
بر تخته بگسترانند و از ان روغن رنگین یک روی تنک
در وی بمالند و در آفتاب بگذارند تا نیک خشک شود و آنگه
یک روی دگر هم ازین روغن رنگین بمالند و در آفتاب خشک سازند
اگر یک روغن اول مالیده اند و از ان دوام هر دو بر کاغذ
منقش و منقش خواهد شد یعنی پاره خواهد و نقشی جریر خواهد شد
اگر این طوسی باشد در غایت خوبی از جهت طمان [illegible]
بود و نارنج ازین نقش توان کرد و پوشش این دو [illegible]
و سه پایه و آنچه قابل باشد ازین طوس بکار دارند و این با
در رنگ مالیدن خواهند نگار کنند سبز شود و زرنیخ کنند زرد شود
و در نیل لاجوردی کرده و از شنگرف سرخ شود و هر رنگ
که با روغن بر آمیزند و بر کاغذ مالند طوسی همان رنگ

برآید

برآید در رنگ دادن از خاک و گرد دادن ایلخ و وارند **باب [illegible] هفتم**
در صنعت ساختن برنج دمشقی و ساختن سیماب و بند کردن
و حل کردن طلق و ساختن صلایه نور بخش از جوهر بصری
و کحل الجواهر و ساختن تیزاب فاروق و این [illegible] است
فصل اول ساختن برنج دمشقی طلا مثال آغاز عمل نمایند
نحاس چندانکه خواهند و جمله را تنک کنند و ریزه ریزه سازند
در قباس رومی هر چند ریزه تر بهتر پس چهار یک ربع نحاس را
سنگ بصری و خرد بسایند بعد از ان اورا با دوشاب
مویز با قند کهنه حل ترکیب کرده [illegible] و مانند نان
قرص سازند و بر سفال آب نارسیده نهند و در زیر آن سفال
آتش کنند تا چندان بسوزد که سیاه شود و سخت گردد پس بار دیگر
از سفال برگیرند و بسایند و ثلث توتیای آبگینه سوده بر توتیا
اندازند و هم آمیزند پس چهار یک بوته بزرگ بر اندازه نحاس
ریزه در بوته تنک کنند پس ازین [illegible] سنگ بصری قدری بالای او
برکنند و ریزه مس دگر بالای سنگ بصری و مصری بالای مس

وهمچنین بالای بوته نهند و بگل حکمت بگیرند و در آفتاب
نهند تا خشک شود بعد از ان در کوره نهند و با نگشت بزرگ
دو ها بدمند در آتش قوی یک ساعت تمام بدمند چنانچه این
جوهر نحاس گداخته شود بعد از ان بیرون آورند بتوفیق خدا
شبه دمشقی بلون باز مغزی برابر و لطافت ده یازده همه
برنجی بود وازین برنج هر چه خواهند از طشت و آفتابه
و طاس و طبق بسازند که هر روز رنگ زیاده برآید واین را
برنج دمشقی و خسروی خوانند فصل ۲ ساختن سیماب
واین از اسرار عزیز است بدانکه عمل سخت دشوار است و از حکما
اوایل کسی نکرده و درین وقت استاد این صنعت که با نواع
فنون آراسته بود بسیار حاصل با سیاحت آفاق و تا بشهری
رسید که آن را حلب گویند بخدمت حکیمی پیر بود و معروف
و معتبر مجالس شد تا مدت سه سال در خدمت آن پیر بود و همیشه
او را درین شغل مشغول دید و صد هزار حیله چنانکه در مقابل این
عمل روشن باشد تا هر که این را بخواند بر خود آسان نگیرد

واین

واین عمل را عزیز دارد و مشترک لطیف است آغاز این علم شریف و شناختن
این شود هر که معروفست سیماب بار ده جزو سرب محلول که با آب
ساجی حل کرده باشند و پنج جزو طلق سیاه که لخشی ساجی بلکه اخته باشند
پس هر دو را در جای کنند و آب ساجی بر سر آن کنند و بصلایه بسایند
تا هر دو با یکدیگر با هم بیامیزد و امتزاج کرده و بیندازند در کرباس سطبر اندازند
و بقوه لجاج بپالایند تا صاف بیرون آید بتوفیق خدا بیرون
آید زیبق صافی روشن که از معدنی فرق نتوان کرد و چند عمل
کار آید روشن و نورانی بود در هر عملی که کنند تواند کرد و هر دو را زر برزد
در وی کنند هنر کرداند و روشن کنند فصل صفت حل طلق که در کار ها
صرف شود و انواع لوازمه در ان بکار شد بسیار بند طلق کوفته در
کیسه کنند و مقدار طلق را نها خرما بر سر آن کنند با چیزهای نوره و چرب بپالایند
که چیزی مانند دوغ از او بیرون آید آن را جمع کنند در کاسه
و آنچه بیرون آورده بریزند و آنچه بماند بگذارند تا خشک شود جمع کنند و در کوزه
کنند و صباح آن کوزه را در کارگاه کاسه گران یا کوزه
گران یا کوزهای خام آن کوزه بسر کوفته بپزند سه روز چنانچه کنند

این طلق را مانند سفیدهٔ جواهر بیرون آید اورا صلایه کنند و در شیشه
کنند و سرش محکم کنند و بیست و هفت روز در ماء حل کنند تا حل کلیه شده باشند
و بطریقی که هر سه روز زبل تازه کنند بعد از بیست و یک روز
بیرون آورند و در کوزهٔ فقاع کنند و سرش را گل حکمت گیرند و در زیر آهکهای تر
بنهند و از شور حقازنی بها و بیز بر یک شب و صباح بیرون آورند
بفرمان خدای چیزی در میان آن کوزهٔ فقاع بود مانند شیر سفید
روشن صافی از سیماب فرق نتوان کرد و هرجا که طلق حل
کرده ذکر رفته از آن کار خواهند فصل ۴ نوع دیگر آسان تر بود دوم
طلق ورق کرده دویست درم شیر گاو و زرده گرم و تازه بر او شده و چندان
بالد که حل شود باز در حل نهند هر جا که خواهند عمل کنند فصل پنجم
صفت صلایهٔ نوربخش که از حجر بصری سازند که هر کس صبح
و شام آن را در چشم کشد و هرگز درد چشم و علتهای که در چشم می شود
بدو راه نیابد و عجب نسخهٔ است گرفته ده درم سنگ بصری
پاکیزه و همان مقدار قند کهنه زرد و پاکیزه و هر دو را در دیگچهٔ
سفالین نهند و با آتش بریان سازند چنانکه بسوزد چون سرد شود

زر آتش

ز آتش بردارند و پنج درم نهاکه و شش درم غسل خالص بر نهند و بیامیزند
و در بوته نهند و سر آن چنان بپوشند که دود آن بیرون نرود
و یکپاس بر دو بدمند بعد از آن دهن بوته گشاده کنند و باز سر بگیرند
و سرنگون کنند آنچه حب را او بوره باشد همین طریق اول کنند چون
همه را اجسام بدین نوع جمع شود هرگاه آن را مادام در چشم کشند
هرگز تاریکی چشم نبینند و اورا هرگز درد چشم نبود و گرد و غبار
از چشم دور سازد و روشنی فزاید و حرارت بنشاند فصل ۶
کحل الجواهر سلیمان بیاور نیز مرجان منفصل فیروزه دو مثقال
لعل بدخشان دو مثقال یاقوت رمانی دو مثقال مروارید سفید
ناسفته دو مثقال اقلیمیا زر دو مثقال مارقیشای ذهبی و سبله
سرخ عقیق یمنی دو مثقال زنجبیل فرنگی را در آب انار ترش سه روز
پرورده کنند و خشک کنند و بسایند و با زنجبیل فرنگی آمیخته کنند و باز همه را
بسایند و بکار برند خاصیت این کحل بکشیدن رات نیابد وارد است
کسی نیابد و نیز بسیار گرمیها از عالم فصل ۷ در صفت
تیزاب فاروقی و خواص او چنان باشد که بیارند یاقوت

که آن را شوره دو باره کوبیده و دران مقدار پنج ملو یعنی شکری
اعلا و ربع شوره نوشادر بکار سپنی این هر سه دارو با یکدیگر بکوبند
و بسایند و در قرع دز نیق مصعد کنند شیر آبی از دو بچکد
که اگر کاردی در دو قطره بزنند کارد کداخته شود و دوشه در دست نماند
اما چنان باشد که دو پاس آتش معتدل کنند در میان پیاپی
قرع سرخ شود آنکه انبیق نهند آب چکیدن گیرد چون
قرع سرخ شود انبیق نهند از قرع دودی پیدا گردد و انبیق
نیز سرخ شود باید که انبیق نهند از قرع دودی پیدا
گردد و انبیق نیز سرخ شود باید که انبیق را لکند از قدر
که آن دود سفید بوده نیز آب و چون سرد شود قطره
آورند و خواص وی کسی که برص یا بهک داشته باشد بر وی
مالند رنگ وی مبدل گردد و بمرات بمالند بکلی
دفع شود و اگر جراحت شود بموم روغن دوا کنند و گفته اند
که اگر بیست قوله نقره در وی افکنند گداخته شود و هر ده قوله نقره
شود ده قوله زر اما جدا کردن او بغایت دشوار بود و اگر

استونه

استونه بمالند بهتر شود و نافع بود و جوانب بیمار رود و اگر کسی را سپر زبود
پیر زود گرد انشاء الله تعالی باب بیست و هشتم در رنگ کردن یاقوت
سفید که لعل شود و قیمت یاقوت سرخ گیرد و آن یک فصل است
فصل بگیرند قلقیت و زاک سیاه و قلقطار و قلقدیس
و شخار و فولاد و دوم الاخرین از هر یک جزوی و از پوست
پیاز سرخ جزوی همه بسایند بسرکه و بول صبیان بگیرند
تمام تا شب چون خشک شود آنکه در شیشه در گل گرفته کنند و شیشه
دیگر بر سر آن نهند و سر شیشه زیرین باید که در شیشه زیرین باشد
آنکه در زیر آن تر کنند تا حل شود و بیرون آورند مدت هشت
و یک روز بود یا کمتر چون حل شود بیرون آورند آنچه در وی بود سرخ بود
مانند خون کبوتر آنکه یاقوت سفید را بسابند و در قرع افکنند
کنند که در گل گرفته باشند و افکنند در آن سرخ بیرون نیز چند آنکه در آن
آغشته شود و قدحی بر سر آن نهند و آتش در زیر آن کنند تا رنگ گیرد
آنکه بیرون آورند یاقوت سرخ بود مانند دانه انار شده و لطیف هر جا
که مرخواهند کار برند باب بیست و نهم در صفت نوشته عقیق از آن

وجواهر سکها و ساختن مس از آهن و ساختن اقلیمیا و سیم ساختن
و دود سوخته جهت رنگ بلور و صنعت لتوتیا و دواها و دیگها و نا نشستن
هر اما را چند درز دارد و آن شصت فصل است فصل ا نوشتن عقیق
بستانند پاره ساجی و پاره برگ عرعر و هر دو همچو سرمه بسایند و آنگه
بسرکه تیز هر دو را بالند و هر چه خواهند بر عقیق بنویسند و بگذارند تا خشک
شود و برکوره آتش برند تا نیک گرم شود چون زمانی برآید
از آتش بیرون آورند و چون سرد شود دارو ازوی پاک کنند
آنچه نوشته پیدا شود مانند سیم سفید با مروارید خام لطیف و دلپذیر
بود فصل ۲ فصل در اقلیمیا سیم ساختن بیارند سیم پاک و نوشادر
مشتی و هر دو را بگذارند و کبریت زرد براو برافکنده اند که
و آنگه او را بر [illegible] کنند و بجای لسبک بزنند و هر چه سوخته بود
باز دیگر بهمان طریق که گفته شد کار فرمایند این را اقلیمیا سیم گویند
فصل ۳ صنعت دود سوخته و صنعت آن بیارند براده مس
پاکیزه و در دیگ دراز کنند و کبریت زرد سوخته اندک بجوش دهند تا
سوخته گردد و بیرون آورند آنچه سوخته بود جدا بدارند
وانچه نسوخته

وانچه نسوخته بود بهمان طریق بوزند بعد از آن پاکیزه بشویند و بدارند جای
که گفته شد در رنگ بلور و غیره بکار برند فصل ۴ در صنعت ساختن مس از آهن
ملک کرده یا چیزی ساخته از آهن و او را پاکیزه کنند و لیمو آن [illegible] تا چگونه
رنگها و چربها از وی ببرد و اگر آهن پاره بهتر آید بیارند زاج و قلیه و بکوبند نوشادر
آب مثلاً اگر ده سیر آهن ریزه باشد یک سیر زاج و قدر ده سیر آب اندازند
و چندان بکوبند که پنج سیر باز آید و در قیاس نیم سیر نمک سوده
در میان آب با قلیه بریزند تا حل شود پس بیارند آهن پاره‌ها و در آب اندازند
و بجوشانند سه جوش و بگذارند تا سرد شود بعد از آن بجوشانند تا آب هیچ
نماند پس از آن برداشته در یک دوره بوته کنند و بقدر یک دو درم
و بقدر یک دو درم تنکار بار کنند و بقوت آتش تیز بدمند و بگذارند
تا سرد شود بعد از آن از آتش بیرون آورند و بوته را بشکنند و جدا کنند
بتوفیق خدای جوهری پیدا آید چون مس سرخ و مجلس از نحاس
فرق نتوانند کردن هر چه خواهند بسازند از حال خود نگردد
و این کالنج حکیم است فصل ۵ صنعت دیگها و لتوتیا زنگیان بیارند
صدف بادهره که او را [illegible] گویند و لیمو [illegible] باز صلایه کنند

و باز نگار مقصفا خمیر کنند یا با شنجرف یا با زرنیخ هر رنگ که خواهند
و چون خمیر شده باشد در سایه خشک کنند و بسایند و باز با
سریشم ماهی خمیر کنند بر روی داوها و نگینها و انقودها
بسازند و سه روز بگذارند تا خشک شود بعد از آن بچرخ زنند
و هموار کنند و با صول آورند اگر از این جنس جمع شود در میان
خلیطه کنند که پر از چیز دانه باشد و سر خلیطه محکم کنند و میمالند
و باید که مهرها به روغن زیت چرب کرده باشند یک روز و دو روز بمالند
آنچه صلابت گیرد که مانند مروارید و فیروزه و یاقوت نه با آب و نه با آتش
خراب شود که هرگز تغییر نکند مگر که بسنگ بشکنند   و روا نیست
انگه هر اناری چند دانه دارد لا یعلم الغیب الا هو اما حکما تحت نحل و ز
حب عجیبت گوید از این آب شمار دو که سر انار چند کنگره دارد و بکنگره
هشت دو و دو دانه حب بکشند چون بکشند تفاوت نکند و بسیار
آزموده اند چنین بود فصل در معرفت شکلها که هر یک
چه خواص دارد و بچه کار می آید ارز گوید افلاطون حکیم گوید که بدانکه
معرفت نخ است و بر معرفت رنگ است و بر معرفت نوع سفید دارد

کرخ

سرخ و سبز آسمان گون و نیلگون سیاه و ایشان را چون
بسایند بکف رنگها که در غیر پیدا کنند هر یک را خاصیت بحربت
رنگ سفید اگر بسایند در رنگ آب او سفید بود هر که او را با خود دارد
و آنچه بیاموزد فراموش نکند و حفظ گردد و اگر رنگ سبز بیرون
آید افعال ارزوت او چون بر آید و بچشم خلق عزیز گردد
و اگر آب سیماب گون بیرون آید هر که با خود دارد از گمان
دور افتد و آب سیاه بیرون آید فال او در صفت سیاه و خواص
او و اگر سنگ سیاه بشکند و از او آب سفید بیرون آید با زهرها باشد
کل زهرها را و اگر آب زرد بیرون آید خاصیت آن سنگ
سفید دارد و اگر آب نیلگون بیرون آید دارنده او دلیر گردد و از
هر چیز نترسد و اگر آب آسمان گون بیرون آید دارنده او کثیر المنفعه
گردد و اگر آب سبز بیرون آید از گزندگان ایمن گردد بگزند
گزند نکند در صفت سنگ زرد و اگر سنگ زرد باشد و آب سفید بیرون
بیرون آید و هر حاجت که دارد روا شود و در میان خلق محتشم
گردد و اگر آب سیاه بیرون آید حوایج روا شود بیرون آید و اگر نیلگون

باشد نزدیک خلق محبوب گردد وا روی افعال نیکو آید
واگر آب سبز بیرون آید در حرب و ضرب کس را بر وی ظفر نباشد
واگر لعل بیرون آید حاجت وی روا گردد واگر آسمان گون بیرون
آید جادوی بر وی کار نکند در صفت سنگ آسمان گون اگر
از وی آب سفید بیرون آید همیشه [illegible] شادمان بود واگر سیاه بیرون
آید در چشم مردم مهیب نماید و با حرمت باشد واگر سبز بیرون
آید آن سنگ را در چشمه یا در چاهی که آب کم شده باشد
افکنند آب از آنجا پیدا آید واگر آب پشت کم شده باشد افکنند آب
از آنجا پیدا آید واگر آب پشت کم شده باشد داشتن آن سنگ
نافع بود واگر بار نیاورد درختی بر درخت بندند بار آورد واگر با خود
دارد نزدیک پادشاه عزیز گردد واگر آب نیلگون بیرون آید و در چشم
کشد هر که او را بیند مطیع و منقاد او گردد در خواص سنگ نیلگون
اگر آب سفید بیرون آید هر که او را بیند دوست دارد و محبوب او گردد
واگر آب سرخ بیرون آید در شغل حال او نیکو باشد و هر کاری که کند
زود بر آید واگر آسمان گون بیرون آید منافع او بسیار است

در خواص

سنگ سبز سنگ سبز اگر آب سفید از وی بیرون آید نهان اگر دارنده او
خشنود [illegible] برآید و هر چه کار و نیکو و فا کند واگر بر درخت خشک بندند
بار آورد واگر آب سبز بیرون آید دارنده او بر خصم ظفر یابد و دشمن مقهور
گردد و درد جگر نافع باشد چون آب خورند والله اعلم

باب چهارم

در صفت آنکه هر رنگ که بر جامه چکد از شیر و روغن و سیاهی و از ابریشم
و کتان و اطلس و قطنی و صوف آسان از آن دور کنند و یک
فصل است جدا آنکه چون [illegible] داغ دار شود جوشش و آب از هر جنس
که بود بچکد پاک [illegible] باب سخن [illegible] طبایع [illegible] ان و کن
دل بزرگتر از این نیست که یعقوب اسحاق کندی گفته است
[illegible] نهاد از جامه بر داشتن اگر بر رنگ جامه افتد [illegible]
که جوهر [illegible] است ایشان را با نار دانه [illegible] باید جوشانید [illegible]
بدان بشویند آنجا که آلوده بود و آنکه [illegible] بود و آب گرم بشویند
پاک گردد و اگر قیر بر جامه افتد روغن زیت را گرم کنند و جامه را
بروز [illegible] بود بشویند پاک شود و دوده [illegible] که بر جامه افتد
اول [illegible] آب باید زدن تا از [illegible] پاک شود آنگه [illegible] ترنج را

بوی ما البته و با قلیاب بپزند تا خشک شود و بصابون بشویند تا پاک شود و اگر موم
بر جامه افتد یخ بباید مالید تا بر خیزد و با روغن جوشانیده زنند و باز
با آب با قند بشویند پاک شود و اگر جامه با آب معصفر
آلوده کرده بجز مل قاشان بشویند پاک و اگر با آب توت انار
بیالایند بول الصبیان ولو ده بار باید شستن آنکه
بصابون تا پاک شود و اگر با نفاس بیالایند میان آن
گرم ادرار مالند و اگر با آب گرم بشویند پاک گردد و اگر با آب نشاسته
و آب گرم بشویند پاک شود و اگر مداد در سه جا مر سرکه و آب روانه و اشنان
بکوشند و آن سیاهی را بشویند و باکوگرد دود کنند تا نشان
سیاهی نماند و اگر جامه با آب سرکه شود با آب انار دورانه بشویند پاک شود
و اگر با آب انگور شود با آب غوره بشویند دور شود و اگر جامه نمناک
شود اول با چیز زنگین باید شستن تا نم پاک شود و اگر آن جامه آلوده
بود بوله زرکران برا و افکنند و ساعتی دست بر او زنند پس بصابون
بشویند پاک شود و اگر با آب توت شود با آب غوره بشویند پاک شود
و اگر با آب سوز شهوت شود با آب گرم بشویند پاک شود و اگر

بچون

بچون شود یک شب اندر آب کنند و روز دیگر با صابون بشویند
پاک شود و اگر خون در پنبه بود بسر کاه کبوتر بکوشند و بشویند
بصابون پاک شود و اگر سیاهی در پنبه بود بسر کاه کبوتر بکوشند
و بشویند و اگر از میوه مثل مر جامه افتد بسر کاه کبوتر بشویند برود
و اگر جامه رنگین بود مثل کمخا و غیره بزهره گاو و بول الصبیان
باید شستن و اگر کتان بود تخم معصفر بکوبند و اندر تنجار یعنی
ساجی و آب گرم و صابون بشویند پاک شود و اگر جامه ابریشمین
وزها گاو چند بار باید شستن
و اگر با آب نشود با یک ورق باید شستن
تا پاک شود و اگر بر کاغذ موم گرم بچکد طریق برداشتن آن آنست که نیکی را
با آتش گرم کنند و بعد از آن که گرم شد در یکپاره کاغذ بپیچند و بر آن
محل که موم چکیده بمالند و اگر یک نوبت کافی نباشد مکرر این عمل بکنند
تا مطلق موم برطرف شود و مطلق پشینه و صوف را در موم
برداشتن همین عمل می باید کرد و این عمل فی نافع است و مجرب
و اگر جامه سبز بروغن شود سرکه بر او بمالند و باز بصابون

و بسیار کردن مردی در فصل
است و این بنیاد از ...
در وصف ورزش ... مردی بیارند

بصابون بشویند پاک شود و اگر سفیده بروغن بگذارند کاردو شیر
بد و بیالایند رنگ بگیرد اما روغن پخته بهیچ چیز زود رود تراز گل
بوره و نمک و روغن ازادیم و کاغذ بهیچ چیز زود رود تراز گل بوره
و نمک و روغن ازادیم و کاغذ بهیچ چیز زوده شود تا لطف
الا ابک و نمک و جامه پشمین کلها پاک شود اما این چیزها
که یاد کردیم پس ازان بشویند پاک شود مثل این چیز بسیار
بود اندر رنگ کردن موی و دراز کردن
در آب چغندر بجوشانند
با روغن شیرخشت چندانکه ستبر شود بعد ازان که آب نماند و روغن
باشد سر را بشویند و بگذارند تا خشک شود ازان روغن بسر بمالند
که پسندیده است صفت عروق توت بکوبند و در آب بجوشانند
و در هفته یک بار موی را بدان بشویند و شانه کنند که بغایت نیکو دارد
صفت دیگر که موی را برویاند سیاه و دراز آنقدر که خواهند
بسوزند و الب بیند و باب بشویند و … کنند و … بگذارند در حال موی
را برویاند مجرب است و گرز هره میش … آن با روغن حوز … با روغن

موی را بپایند و بروغنی که خواهند طلا کنند موی برآید
صفت دیگر که موی بسیار برویاند و دراز کند بگیرند … سیاه
و در سبوی کنند و زیر آن آتش کنند تا گنده شود و کرم در او افتد
بعد ازان بیرون آرند و کرمی افتاده در او … و در سایه خشک کنند
و بعد ازان بکوبند روغن شیره بگذارند دو دست
نزدیک و شبه یمانی و کتیرا و قرنفل از هر یک جزوی و روغن زیت
جزوی با آب گرم بسرشند و خضاب کنند نافع بود خضاب دیگر
کدوی که بر درخت باشد قواره ازان ببرند و اندرون
کدو خالی کنند و بکوبند و نمک اندرابا … ربع نمک ریم آهن در آن
کنند و قواره باز بجای خود نهند و محکم کنند بگل و بگذارند تا هرم
در جوف آن بسیاه شود که همچون خضاب بود استعمال کنند نافع بود
خضاب دیگر که موی را منع کند و برشاید اقلیمیا و … رصاص
از هر یک جزوی و شبه یمانی نیم جزو همه را با آب … بسایند
و بر موی برکشند و بدان طلا کنند نافع بود و موی برنیاید صفت
دارویی دیگر که مجربست و بغایت نیکو بود بگیرند شیره الخیر

دخم مورد و کندر یا ورق ترنج از هر یک جزوی و همه را با شراب حل [illegible]
و برابر کنند و بدان موضع بمالند [illegible] با بدان
دارو ترتیب کنند و اگر بیش از این [illegible] این همه دارو را
ترتیب کنند موی محلها [illegible] و بدان محل بمالند تا بوی
آن ببرد [illegible] با قدری [illegible]
بجوشانند تا بقوام آید و بکار دارند فی الحال موی را ببرد و منافع [illegible]
فصل در صفت منع کردن موی اسفید کردن موی و سیاه کردن
و رنگ کردن اسب و این طرفه نگارست و اگر [illegible] با سرکه
در شیشه کنند چهل روز بر سرگین اسب کنند آنگه بیرون آورند هر
موری که ستره باشند بمالند موی بر نیاید [illegible]
و بر موی بمالند دیگر بر نیاید و اگر خواهند که ریش سیاه سفید شود آب [illegible]
[illegible] و در ریش بمالند سفید گردد و اگر خواهند که باز سیاه شود [illegible]
[illegible] باز سیاه شود نوع زهره [illegible] هر موی
که سیاه باشد بنهند سفید شود نوع دیگر [illegible] از آبگینه
کنند [illegible] زیبق در وکنند [illegible] در میان آن

[illegible]

بهر موی سیاه که بمالند سفید شود در صفت رنگهای که در جمع کاغذها
بنویسند آنها این است [illegible] سرخ اول [illegible]
کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] گل [illegible] که [illegible] از آن [illegible]
می سازند و [illegible] و گل [illegible] رنگ است [illegible]
سفید [illegible] گل [illegible] خراسان گل رنگ [illegible]
[illegible] و کاغذ [illegible] شود
[illegible] چهار حصه آب زنگار و یک حصه [illegible]
بر کشند برکی کاغذ [illegible] برکشند سبز برگ [illegible] شود
در غایت خوب کلابتونی قدری [illegible] آورده پاره کرده [illegible]
بجوشانند و قدری سپیده و اول کاغذ را با آب [illegible]
و بگذارند تا خشک شود و بعد از آن زعفران که [illegible] آب [illegible]
کاغذ را بران صفت که نموده شد با آب [illegible] برآرند [illegible]
برآرند و اگر [illegible] خواهند [illegible] و السلام
بادنجانی بادنجان کاغذی که با آب [illegible] رنگ کرده باشند [illegible]

زاج کبود و زعفران برآرند فستقی شود ارغوانی سبز کاغذ را باب زاج
~~کبود و زعفران~~ و مازو برآرند ارغوان شود کاغذ سبز را باب
بقم برآرند حبشی کاغذ شسته داده با آب زنگار و سفیده برآرند
حبشی روشن کاغذ را در آب زنگار مصفی در عمل زنگار صفت برآرند
سبزی شود مانند طوطی نرم و لطیف و اگر زر افشان کنند
نیکوتر آید جدید اخوسلی لاجوردی کاغذ را در آب رنگ گل نیله مالند لاجوردی
نیکو بود فیروزه قدری رنگ گل نیله مالند
و کاغذ را در آب شود از هر رنگی که گفته شده قدری
قدری سیلاب زنگیر فرو ده با زده و سیاهی بگذارد و هر پس سرکه بران
بریزد و باید تا زیبق جدا گردد پس این زیبق را با ربع او نقره ملغم
کنند در میان آن مجوده نهند چنانکه در همه جانب او مجوده باشد و سر
بوته بگیرد و بوته در میان گل حکمت گیرد و رها کنند تا خشک شود پس
باتش سرگین نرم تو به کنند یک شب پس بیرون آورد که عقد
شده باشد قایم النار پس یک مثقال ازین بر هفت مثقال
نقره زهره مشتی طرح کنند که پسند کرده چنانکه هیچ عیب درو نماند

گل حکمت

گل حکمت جزو ده آهن یکجزو آهک دو جزو خاک
برنج پنج جزو خاکستر ده جزو و یکجزو موی گوسفند ترکنند و نیک بجو بورده
که هموار کنند در آفتاب بطر قد و باتش نتوزد ثم الکبریت
البطانی چهار درم برنج زرد یکدرم کبریت زرد قدحی از گل گیرد
وسراو طبقی برنهند و سوراخی نماید و از برنج ~~دو کوکرد کداخت~~ و مرخ
شود کوفته در وی کنند و آتش کنند و نگاه کنند که برنج و گوگرد گداخت
و سرخ شد پنج درم زیبق بدان سوراخ بریزد و سوراخ ببخشند کنند
و آتش باز گیرد و بیرون آرد جسدی احمر چون شنگرف
رومی ابریج درم زهره پاک کرده افکنی ابیض کند آنگاه
دو درم ازین بر یکدرم قمر زنگ آید نسخه دیگر
بستانند برنج زرد و سحق کرده پس سرشند بروغن کنجد و تو به کنند
و سحق کنند و در بوته کنند و بو تا در بگوزنش و هر پس رصاص
یکجو ازو یکدرم ازان با شصت درم
طرح کنند
تمم


خطی
۵۷